



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال



شماره ۲۲ شهریور ۱۳۶۲

آبوتان : سالانه (۱۲ شماره)
 ایران ۸۰۰ ریال
 آمریکا ۹ دلار
 اروپای غربی معادل ۱۸ مارک
 سایر کشورها معادل ۹ دلار

تک شماره برای ۱۲ صفحه بدون هزینه
 پستی معادل یک مارک



یادداشت‌های عاجل در کردستان چه میگذرد ۳

ادامه مصاحبه با کاک جلیل گادانی

وظایقتان، کار این بخش اصولاً پیشرفتی نداشت. البته سرنوشت خانواده به شهدا برای ما همواره مطرح بوده است و ما حتی در گذشته با هیاتهای نمایندگان دولت به خصوص روی این مساله تاکید داشته ایم که خانواده شهدای کردستان باید مانند دیگر شهدای ایران به حساب بیایند و از مزایای لازم برخوردار شوند ولی دولت، حالا که هیچ، در قیل هم به این خواست ما توجهی نمیکرد. برای ما طبیعتاً مقدر نیست که به وضع خانواده تمام شهدا در سراسر کردستان رسیدگی کنیم. ما در حدود بیست هزار شهید متفرقه شهر

رسیدگی به امور شهدا

x - از دیگر وظایف کمیسیون امور اجتماعی حزب، کمک به خانواده شهداست. در این زمینه حزب چه امکاناتی در اختیار دارد؟

ب - این بخش از سه چهار سال پیش به عنوان یک کمیسیون جداگانه کار خود را آغاز کرده بود. ولی واقعیت این است که به علت خرج ما از شهرها و نیز عدم آشنائی مسئولین با

کلیت در خطر بحرانی که جامعه ما را فراگرفته، دیر زمانی است که ابعاد و مضامین عادی این مفهوم را در هم نوردیده، عوارض آن به تمام خلل و فرج هستی اجتماعی، فرهنگی، زندگی خصوصی و به ویژه پهنه روانی کلیه اقدار و طبقات رسوخ کرده است.

وقتی فلان مشتری بهمان کالا به مجرد شنیدن جمله "متأسفانه نداریم، جنس پیدا نمی‌شود"، باعصابانیت حادترین مسائل سیاسی روز را پیش کشیده و باشدید ترین و گاه رکیک ترین کلمات از واقعیت فقدان متلاقی در برب پیگان، بلافاصله به ضرورت "رفتن آخوند های..." می‌رسد، هنگامی که انسانها حاضراند بر سر دوانگت پیش و پس بودن حجاب، یا بازی با توپ در میدان بخل منزل، یا برگزاری عروسی بدون دخالت ارادل پاسدار و... با دشمنان مسلح و غیر مسلح (پاسدار حزب - الهی ها) وارد مرافعه و درگیری لفظی شوند و خطر مرگ و یادست کم دستگیری خود را پذیرا شوند. زمانی که مسئولین جاهل و جبار رژیم از دست مردم عاصی فکر انجام مسابقه فوتبال بدون تماشاچی را در مطبوعات رسمی دولت مطرح میکنند و هزاران نمونه دیگر از حالت ملتهب و غیر عادی رفتار و روحیه مردم و مسئولین دستگاه خلافت و اینهمه حاکی از غلبان و انقلاب درونی است که ادعای زندگی روزمره را به مساله بودن و نبود تبدیل میکند.

بحران هستی تا آنجا نفوذ کرده که زندگی برای مسردم نه در طول وثبات آن بلکه در عرض فعلی و لحظات کنونی - اس مورد دعوی نهائی و مرگبار واقع شده است. ایسن

ملاحظات در باره

“ جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران ”

میخورد - این آرزو و امید را در خواننده تقویت می کند که انگاش این لحن عمومیت پیدا میکند و مرسوم همه بحث ها میشد که بین نیروهای مختلف در جنبه وسیع مبارزه با استبداد و استعمار درگیر است. بحث ها اگر بر همین روال صورت بگیرند، دیگر فی الواقع دلیلی هم برای آن باقی نمی ماند که کسی وجودشان را مخل مبارزه مشترک علیه رژیم ارتجاع قلمداد کند. در این صورت آنها نه مخل و ضرر، بلکه مفیدند و می توانند راهگشای مبارزه بشوند.

به همین منظور ما بحث را ادامه میدهم.

نویسنده جزوه در فصل آخر در زیر عنوان " مرحله انقلاب سرچشمه اصلی اختلاف " می نویسد: " اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاههای مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دوازده دوران رشد و مرحله ی انقلاب ایران مربوط می شود. " با تاکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، و نه انحصاری اختلاف نظر ماد ریحت مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق میکنیم.

بنابراین بحث خود را از توضیح بیشتر درک شورای متحد چپ از " مرحله انقلاب " آغاز میکنیم، تا به تفهیم و تفاهم نظرگاههای متفاوت کماکی کرده باشیم. در این رابطه صلاح را در این می بینیم که توضیح در باره برداشت خود از چند مفهوم را به عنوان مدخلی انتخاب کنیم که راه به تفهیم را گنوده تر میسازد.

در آستانه مدخل اما لازم میدانیم توجه خوانندگان را به این نکته جلب کنیم که اگر شورای متحد چپ در بیان نظرات خود در باره ترکیب، برنامه، شعار و سازماندهی

جزوه آموزشی سازمان مجاهدین خلق ایران که به قلم محمد علی جابرهاده در پاسخ سوالها و ارزیابی نقاط نظر شورای متحد چپ در ارتباط با پیام سعود رجوی بمناسبت ۳۰ خرداد نوشته شده و در مجاهد شماره ۱۶۷ به چاپ رسیده است، گشاینده فرصتی برای بحثی دوستانه و فارغ از زوائد ناسزاوار در باره برخی از مسائل اساسی جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم ایران است که ما نیز به نوبه خود از آن صمیمانه استقبال می کنیم. لحنی که در این جزوه آموزشی به کار میروند - صرفنظر از طغیان قلمی که در برخی از موارد اندک در این نوشته به چشم

یادداشت‌های پیرامون دولت در کشورهای عقب افتاده

طبقاتی طبقه حاکم طبقات محکوم و تحت سلطه است.

۲ - در مرکز ثقل هر انقلاب مسئله قدرت و کسب قدرت سیاسی مطرح است و این بدان معنی است که هر انقلابی وظیفه دزم شکستن ماشین دولت و طبقة حاکم را داشته و از طریق جایگزین نمودن ماشین دولتی، طبقه تا د بیروز محکوم، سیاه و تجمد بد طبقاتی را تاءمین می نماید.

۳ - در جوامع سرمایه داری، پرولتاریا یکتا طبقه انقلابی است و انقلاب اجتماعی بمفهوم دگرگون نمودن مناسبات سرمایه داری و تحکیم مناسبات سوسیالیستو تنها از طریق کسب قدرت سیاسی، درهم شکستن

" کافی نیست که ایده بر تحقق خویش با فشار کند، بلکه این واقعیت است که با ایده را بطلید " (مارکس - نقد بر فلسفه حقوق هگل)

یکی از مسائل بسیار اساسی جنبش چپ جهانی مساله دولت، و رابطه مساله انقلاب با آن است. درک جریاناتی که مخصوصاً در سویه لنینیستی سوسیالیسم حرکت میکنند از تئوری دولت و انقلاب بدین گونه است:

۱ - دولت در جوامع طبقاتی، دارای خصیصت طبقاتی است، یعنی ارگان مافوق مناسبات طبقاتی موجود نمی باشد. بمعبارت دیگر دولت ارگان سیاست

بقیه در صفحه ۸

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

در صفحه ۱۶

بقیه در صفحه ۴

یادداشت‌های عاجل

وضعیت روحی روزمره در امتداد بحران اقتصادی — سیاسی پدیدار گشته است. از هم پاشیدگی بنیاد های مملکت، ریشه کن شدن میلیونها نفر از محل اشتغال و کار و آموزش، و از گون شدن سیستم ارزشها از دوران شاه به "بهار آزادی" و سپس سیطره سیاه و مخوف معیارها و الگوهای که به نام دین و ایمان حزب الهی، از یک ملت فد اکار و متحیر اطاعت محض و قبول دائمی تحقیر را مطالبه می کنند، همگی این وجوه نفرت برانگیز و در ضمن فاجعه بار، می توانست در همان ۲ سال پیش توده مردم را به اضمحلال روحی و تسلیم شکستی مات و مست کشیدن از هرگونه مقاومت مبتلا کند، هرآینه نسلی از جوانان دلاور و تسلیم ناپذیر و به ویژه مجاهدین خلق در سراسر ایران پرچم پیکار را بر دوش نمی کشیدند. مقاومت قهرمانانه و سرشار از فد اکاری حیرت انگیز این نسل جامعه را از سقوط ذهنی به پرتگاه شکست و خفگی نهدنی نجات داد، لکن بحران کماکان با حدت تمام ادامه دارد و جامعه در تب و تاب نجات می سوزد.

وحدت برای نجات

وقتی جامعه ای چون ایران، از این آن نهضت شورانگیز سال ۵۷ و امیدهای بر باد رفته بهار آزادی، گرفتار رژیم می شود که بسان مصیبت و قهر طبیعت، گردبادی خانمان برانداز یا سیلی بنیان کن، کلیه ستونهای ارکان هستی اجتماعی و فردی و تکیه گاههای روانی انسانها را بیرحمانه متلاشی و متزلزل میکند، مساله نجات ملی — همانند نجات عموم از قهر طبیعت — امر مبرم مبارزه و فصل مشترک نیازهای عاجل اقتدار و طبقات گوناگون می شود. در این مرحله حساس است که کلیت بحران زده به طور طبیعی آماده تبعیت از رهبری یک فرد ناجی و یایک سازمان و نهاد رهائی بخش است. در سال ۵۹ وقتی کمی پیش از آنهم، توده های کبیری از مردم میهن ما در شخص آقای بنی صدر، جوینا ناجی روز و عامل رهائی از سر خمینی بودند. بهر تقدیر، آن امید متحقق نشد ولی، چندی بعد که جدال با رژیم جبار بالا گرفت و مجاهدین در مقابل هجوم فاشیستی خمینی، دست به مقاومت سراسری زدند، امید عمومی را متوجه خود کردند. باین ترتیب برای اولین بار پس از ۳۰ سال (که از دوره صدق و جبهه ملی می گذشت) باردیگر کانون امیدهای عاجل جامعه بحران زده، از آلگویی شخصیت فردی به نمونه سازمانی آن انتقال یافت. در آن زمان سازمان مجاهدین خلق و سپس شورای ملی مقاومت، بنابه سوابق ارکان متشکله اش و به اعتبار مقاومت مجاهدین و نیز در اثر شوق عمومی که سقوط قریب الوقوع خمینی ایجاد کرده بود، خود به خود به مثابه تنها آلترناتیو جانشینی و تجسم وحدت ذهنی مردم برای نجات محسوب می شدند. واقعیت اینست که در آن زمان برغم گرافه گوئیهای سنگاریم چپ نما، مساله تفکیک آلترناتیو ها به دمکراتیک و غیر دمکراتیک، به جمهوری خواه و پسا سلطنت طلب و... هیچگونه محلی از اعراب نداشت. ذهنیت عام جامعه در اشتیاق سقوط می سوخت و نفسی رژیم، جنبه غالب ذهنیت متحد اقتدار و طبقاتی را تشکیل می داد که در جنبه ایجابی و خواست مثبت بعدی باطنا از هم متمایز و متفاوت بودند. در آن زمان هنوز نسه در جامعه شکاف و اشتقاق سراسری ایجاد شده بود و نسه تیم بند بیهای آلترناتیوی دیگری به وجود آمده بودند، اما هنگامی که سقوط رژیم — بهر دلیل — خود تبدیل به مساله ای شد که زمان و کاری سخت و سترگ طلبیده، آنگاه

وحدت ذهنی جامعه نیز خود دچار بحران گردید. شکافهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بار دیگر در تمسیر و تحولات ذهنیت نقش مهمی بعهده گرفتند و خطاطره شکست دردناک وحدت بی مانند سال ۵۷ هم به مشابه عامل منفی مضاعف بر این پروسه اشتقاق سایه افکند.

اشتقاق در جامعه — همینکه مسلم گردید که مساله سقوط به دراز می کشد، جریان واحد ذهنیت عمومی پویا و پیچیده و پراتشعابی را آغاز نمود. بدنبال افست اکسیونهای فاز دوم مبارزه مجاهدین و بالارفتن غلظت نظامی شهرها، در ذهنیت مردم تغییراتی فاحش مشهود شد. آن بخشهایی از بورژوازی که در دوره قبل هم از — شوق سقوط خمینی و هم از اضطراب پیروزی احتمالی شورای ملی مقاومت نفستان بند آمده بود، بار دیگر مشغول محاسبه سود و زیان خود در رابطه با رژیم و جناح بندیهای درونی آن شدند. اما و اگر کرد نهایی آنها در مورد شورای ملی مقاومت بالا گرفت و پروسه اشتقاق — تسریع شد. از این به بعد فعال شدن پروسه تفکیک ذهنیت نشانه های بارزی داشت: ۱- منطق قیاس سطحی و ساده بین وضعیت کنونی و دوره شاه — که روشی است محافظه کارانه در برخورد به تاریخ و زندگی — رفته رفته جای خواستهای مبارزاتی و اراده بتغییر و آینده نگری را گرفت. به این و آن جناح چشم دوخته شد و شوق سقوط رژیم به سستی گراقتید. ۲- هیجان مثبت اولیه عموم در رابطه با مبارزه مسلحانه — در میان این بخشهای جامعه — جای خود را به نق و نق ناشی از فقدان جسارت و تحمل شدید این مبارزه و الزامات آن داد. بعضا به فکر استفاده از امکانات موجود اقتصادی و ثروت اندوزی افتادند و فکر "استحاله" جان گرفت. ۳- بد روشک و شبیه نابجا و غرض آلود نسبت به شورای ملی مقاومت و آینده های که این آلترناتیو حامل است، از جوانب گوناگون، پاشیدن گرفت. ۴- و بالاخره اشاره های گنگ و مبهم و سیس عیان و آشکار به امکانات "آلترناتیو های دیگر" موضوع بحث و تبلیغ این بخشهای اجتماعی گردید. باید توجه داشت که ورود این عناصر جدید به عرصه ذهنیت جامعه، از سوئی نشانه فعال شدن آثار جایگاههای اجتماعی خاص این بخشها و اوسل مہتر از این محصول تشدید برنامه های تبلیغاتی سیاسی رادیوهای مشروطه خواه و زنجیره رادیوهای غربی بود. از این دوره به بعد بود که به دلایل فراوان و از جمله فعال شدن پروسه تفکیک ذهنیت در جامعه و فعال شدن کلیه گروهها و دستگا ههای تبلیغاتی رقیب، عرصه سیاست و تبلیغات نقش بسیار مہتری پیدا نمود و از شورای ملی مقاومت انتظار می رفت با درک این موقعیت حساس، دست به اتخاذ سیاستهای فعال و برنامه ریزی همه جانبه تبلیغاتی بزند. دیگر کافی نبود که همه چیز از تاکتیک محوری یعنی مبارزه مسلحانه سراسری استنتاج شود. وقت آن رسیده که این محور اصلی مبارزه به بالهای قدرتمند و فعال سیاست و تبلیغات مجهز گردد. از این زمان به بعد پیشرفت روند سیاسی شورا و تثبیت هرچه بیشتر آن، مستلزم اتخاذ سیاست فعال زنجیره ائتلافات بود. سیاست فعال "سیستم ائتلافات" در عرصه ها و زمینه های متنوع سیاسی، فرهنگی، مدنی تبلیغاتی و حتی نظامی، می توانست برغم گوناگونی ایدئولوژی، روش و برنامه فعالیت جریانها و شخصیت های اپوزیسیون، بر روی فصل مشترک سقوط خمینی و تعهد به استقرار دمکراسی و فرا خواندن مجلس مؤسسان پیاده شود.

این سیاست می توانست، در صورت بصیرت کافی در روش عمل و تحقیق آن، شورای ملی مقاومت را به حلقه اصلی از یک جبهه وسیع ملی و دمکراتیک تبدیل نماید و تعهد به امر مبرم مرکزی مجلس مؤسسان را وسیعاً جابجایندارد. البته این سیاست بهیال تبلیغاتی مؤثر و قوی کبرای کل جمعیت ایران قابل دریافت باشد، یعنی به رادیوئی کار آمد و قوی که بتواند زبان رسا و گویا و رزمی شورای ملی مقاومت باشد، نیاز داشت. مساله رادیو از اهم نقایص کار ما بوده و هست. در شرایط اشتقاق فاشیستی موجود هیچ تشریحی نمی تواند — حتی تا حدودی — جای خالی رادیو را پرر کند. باری بی توجهی شورای ملی مقاومت به سیاست "سیستم ائتلافات"، خود از عواملی است که پروسه تفکیک ذهنیت را دامن زد. بودند و هنوز نیز هستند محافظی، شخصیتها و جریانهایی که حتی اگر ما دست کم از الگوی انقلاب نیکار آگوشه نیز درس گرفته بودیم، می بایست در جذب و ادغام آنها در شورا و یحاد اقل اتصال و تعهد آنها به خط مشی و برنامه شورا می کشیدیم بهر ما هنوز هم این تاکتیک صریح و مبرم در دستور کار قرار دارد و شورای ملی مقاومت می تواند سیاست جذب را فعالتر کند، منتهی نه یک جانبه و به دنبال شعارهایی که سالها پیش مطرح بودند و اکنون دیگر جز ضرر و صدمه سیاسی حاصلی نخواهند داشت!

پیدایش "آلترناتیو" مشروطه خواه و عوارض آن

نزدیک شدن محافل بختیار آئینی و گردانندگان رادیوهای مربوطه به رضا پهلوی که در واقع نشانه توجه آنها به ضرورت سیستم اشتقاق خاص خودشان می باشد، سرانجام پروسه تفکیک ذهنیت را در جامعه نقطه عطفی کشاند که دست کم بعد از آکسیون ۱۴ — مرداد به اشتقاق جامعه در رابطه با مساله آلترناتیو صورت واقعیت سیاسی داده است. باید توجه داشت که این "آلترناتیو" مشروطه طلب هنوز بیشتر جنبه ذهنی سیاسی دارد و وجود ابعاد دیگری لازم است تا به یک آلترناتیو عملی و سیاسی تبدیل گردد ولی با این حال نباید فراموش کرد که مساله انتقال قدرت به گواه تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم، اشکالی بسیار متنوع دارد و حساسیت ژئوپلیتیک میهن مانیز آستان حوادث خاصی می تواند باشد، ولذا پیدایش این جریان ذهنی — سیاسی — اتفاقی و حاصل تلاطمات صرفاً روان — اجتماعی جامعه مانیتست. با این همه بر روی عکس و عوامل پیدایش و کیفیت کنونی این جریان ضروری است و نباید چشم خود را به حرکات و رویدادها و مؤلفه هایی که می توانند موجب پیدایش بعدی بشوند ببندیم. همانطور که مختصراً اشاره کردیم، در میان بخشهای وسیعی از نیروها بورژوازی و لایه های میانی جامعه، یک حالت تسویه ندامت نسبت به "آنچه کردیم" پیدا شده است. این روحیه محافظه کارانه استفشار از سوئی محصول جنایات رژیم خمینی و از سوی دیگر مولود فرار ذهنی این بخشها به خاطرات ۱۰ سال پیش است. این نیروها توان و طاقت کافی برای تشخیص الزامات مبارزه قاطع علیه رژیم و جسارت اقدام و فد اکاری مستقیم در ره سرنگونی آن را دارا نمی باشند و خیلی زود طرفدار خط مشی تماشاجی و یاد خالت بی خطر شدند. اینها نیروهایی هستند که زبان نه نشان می گوید: "کسی نباید بزند و بگیرد و ما هم پول سربازش و خرج تبلیغش را می دهیم". اینها بقیه در صفحه بعد

یادداشت‌های عاجل

درست به همین دلیل طرفدار پروپاقرص ارتش اند، چون گمان می‌کنند که ارتش کاربیار مسلحانه قضیه را به عهده خواهد گرفت و خطری متوجه هستی آنها نخواهد شد. این جماعت درست به همین دلیل یک چشمشان هم‌بسته قدرتهای جهانی در بخت‌است و سنگ همکاری با آنها را به سینه می‌زنند. اما همین جایابزاید اشاره کنیم که عامل تبلیغات چند سال اخیر رادیوهای مشروطه خواه، نقض بسیار مهمی در حفظ نهیت آنها و تبدیل آن به یک "آلترناتیو" زهنی-سیاسی ایفا نمود است و بخشهای وسیعی از این جماعت را وادار به نقض میلین و مورچین این رادیوها و شایعه سازیهای کثیف خود را انجام می‌دهند. تاکنیک شایعه و پخش آن در آفتاب حافظ نهیت بی‌پناه و مرعوب سلطنت طالبان بود و اکنون نقض کثیفی در ایجاد جو و پیشبرد اهداف سیاسی را ایفا می‌کند. این نیروها تاکنون هیچگونه برخورد سینه به سینه جمعی با رژیم نداشته‌اند. تاکنیک محبوب آنها یا کودتای ویدخال نظامی فلان قدرت بزرگ و سوا برگزاری اکسیونهای بی‌خطر در پشت سپرها و شیشه‌های اتومبیل! اینها با مردم محروم افسریه و سه راه آذری و مردمان صهیبت زده جنگ زده تفاوت‌های فاحش و اساسی دارند، یکی از عوامل دیگری که سبب حفظ و سپس ظهور این "آلترناتیو" در کوجه و خبیان شده است، دستکم گرفتن آنها توسط رژیم و دستگاه‌های تبلیغاتی آنست. رژیم، به باور ما تاثیر مدام تبلیغات رادیوها و شکل‌گیری زهنی سیاسی مذکور غافل بود ولی پس از ۱۴ مرداد متوجه شده است و برای آنها نیز نتقسته خواهد کشید.

هوشیار باشیم مایه در اینم که هسته اصلی این جریانات پیش از این هم طرفدار آلترناتیو شوروی ملی-مقاومت نبود و نمی‌توانست هم باشد، لکن مسأله این-است که پیدایش علنی این جریان و رواج نهیت آنها موجب جذب لایه‌هایی می‌شود که در صورت اتخاذ سیاست صحیح سیستم ائتلافاتی می‌توانستند از گرد آمدن به دور نهیت مذکور خود داری کنند. مثلا این جریان می‌تواند براقشار وسیع کارمندی تاثیر گذارد، بخشهایی از بازار را متوجه خود کند و به رگه‌هایی از روحانیست مخالف رژیم چراغ بزند. بالاخره این نهیت می‌تواند به کمک رادیوهای بر قدرت و مانورهای سیاسی پرسنل رهبریش رفته رفته چنان جوی بسازد که سرانجام بنا به قانون تبدیل کمیت به کیفیت، سرانجام کانون جذب و توجه بخشهای عظیمی از لایه‌های میانه حال و چه بسا خرده بای شهری گردد. فراموش نشود که شخصیت پرستی از عناصر مؤثر در جذب روحیه تمایلات توده‌هاست است که نه قوه سنجش دقیق و نه انکاس سازمانی و نه حربه مبارزاتی فعال در ارمی باشند و این جریان بازیری خاص برای این شرایط و نیروها قطب‌جاذبه می‌سازد. مسأله مهم دیگری که می‌تواند از عوارض مهم پیدایش این نهیت و قطب باشد، تاثیر آن بر استخوانبندی حرفه‌ای و قدیمی ارتش، شهریانی و زاندارم‌ری است. از بساد نهریم که از بقا و نظر روانی، ساختارهای مذکور هریک به نوعی از یک خاطره تحقیرآمیز شکست و سرافکندگی (مربوطه به تحولات سال ۵۷) در رنج می‌باشند. کیفیت برخورد این رژیم با این ساختارها برغم گوشش برخی از عناصر رژیم، پیوسته تحقیرآمیز و خفت‌بار بود است وجه بسا پیدایش جو و جریانی که به نوعی احیاء

جاء و مقام و موقعیت بهتری را تداعی کند، موجب فعال شدن آثار آن تحقیر کهنه و باگرفتن میل به انتقام و تفضیه حساب در این ساختارها شود. توجه داشته باشیم که این مسائل از بی‌باز مورد سوء استفاده رادیوها و رهبری این جریانات بوده است. و اما آخرین ولی از یک نظر مبهترین نکته‌ای که در این رابطه مد نظر است، تاثیر مستقیم این نهیت و جریان بر افکاس روحیه و بحالت زحمتکشان و مجرومان جامعه، یعنی پایگاه‌های اصلی و مفروض شورای ملی مقاومت است.

نقاط قوت خود را دریابیم

آیا مایه اندازه کافی به مبارزات کارگری توجه کرده‌ایم؟ آیا به دقت تحولات روستاها و نیازهای مبارزاتی آنها را مدنظر قرار داده‌ایم؟ آیا وظایف خود را در قبال این مطالبات مدنی و فردی شهروندان جدی گرفته‌ایم و قی-المثل از مبارزات پنهان و آشکار زنان شهروندان دفاع کافی کرده‌ایم؟ آیا...

این سئوالات از این نظر اهمیت دارند که زمینه‌های اجتماعی مذکور رواقع جان کلام و ستون فقرات یک اپوزسیون و آلترناتیو دموکراتیک را تشکیل می‌دهند شورای ملی مقاومت اصل محوری بودن مبارزه مسلحانه را پذیرفته است، در صحت این اصل محوری شکی نیست و وجود علی‌آن مورد افتخار و ضامن بقای مبارزه و امید واقعی نجات از شر رژیم خمینی است. حرف ما اینست که پذیرش این اصل مبادا موجب کم توجهی به پایه‌های ضروری تحول دموکراتیک گردد. پیگار برای دموکراسی و امکان استقرار آن پس از سقوط خمینی، مستقیما به وجود حضور فعال این پایگاه‌های اجتماعی وابسته است. درست است که در شرایط فعلی امکان سازمانیابیهای سراسری نهاد می‌سازد یکاتی و غیره نیست. درست است که مبارزات مربوط به حقوق فردی و مدنی در حال حاضر شانس تظاهر وسیع و علنی و بهم بسته ندارد. لکن این همه نمی‌تواند مانع از این باشد که ما تاکنیکهای ضروری حمایت از این مبارزات را در هر سطحی که اکنون جریان دارند. به طاق نسبان بسیاریم و همه چیز را به بعد از سقوط حواله دهیم. حرف ما اینست که توجه گاه و بیگاه به این مبارزات در نشریات خارج از کشور و نشر پراکنده اخبار و گزارشات مربوطه به هیچ وجه با نیازهای یک آلترناتیو دموکراتیک و احتیاجات مبارزات جاری کارگری، دهقانی، زنان و نیز

محرومان نشرها خوانائی ندارد. حرف ما اینست که مبادا توجه به این مبارزات مهم از زاویه "همه چیز در خدمت مبارزه مسلحانه" انجام شود! زنهاره اکنون پس از سه سال پر تلاطم و تجربه، دیگر مسلم است که این زمینه‌های اجتماعی، بدور از مشاجرات و جدلهای خارج از کشور و پایلیتمکهای بی‌مقدار برخی گروهها و سازمانها راجع به کو کیف "رهبری کردن" این مبارزات اجتماعی، مبارزات مذکور در بستر خاص نیازها و الزامات روزی شان جاری اند و پیروسه فعال خود آگاهی از طریق مبارزه و تاملراطی می‌کنند. دیگر نه کارگران انتظار نماینده طبقه کارگر "را می‌کشند و نه زنان ستم‌یده ما جواز مبارزه از کسی می‌گیرند. دیگر نه دستورات و رهنمودهای ایدئولوژیکی کارساز است و نه محدود کردن‌های سازمانی و گروهی ممکن.

حال اگر شورای ملی مقاومت در صد حفظ و توسعه اعتبار خود در نزد این پایگاههای وسیع و مهم اجتماعی می‌باشد، اولاً باید از مجرا و مسیر موجود و قسائم به خود این مبارزات امداد کند و این مبارزات را در

جایگاه‌های خاص خودشان مورد حمایت قرار دهد. ثانياً باید برای انجام این پشتیبانی برنامه‌های مستمر و سنجیده را پیشه کند. وثالثاً در کل تبلیغات خود جایی دائم و وسیع برای این مبارزات قائل شود. فراموش نکنیم که این مبارزات اکنون به چنان آگاهی دست یافته‌اند که صرفاً از طریق ارزیابی حمایت‌های و صاد قانومستمری که از آنها خواهیم کرد، مابین حامی و تماشاچی فرقی خواهند گذارد. این مبارزات از زاویه نوع و روش حمایتی که از آنها می‌شود و خواهد شد بین آلترناتیوهای فرقی خواهند گذاشت و ما، یعنی شورای ملی مقاومت، به دلایل تاریخی و مبارزاتی، برنامه و اهدافمان هم از بیشترین شانس اتفاق با آنها و هم از بهترین و مساعدترین امکانات ارگانیک جهت نیل به این رابطه عملی-مقابل بر خورد داریم. در اینجا بار دیگر مجبوریم به اهمیت مبرم رادیویی قوی و کارآمد در رابطه با مبارزات اجتماعی و نیازهای ارتباطی خبری، هماهنگ‌کنندگی این پیکارها توجه دهیم، ماهشدار می‌دهیم که مبارزات اجتماعی به اندازه کافی مورد توجه سیاست‌های تبلیغاتی و علی و ائتلافی شورای ملی مقاومت قرار نگرفته است و موکداً به ضرورت توجه همه جانبه به این مسائل و اتخاذ سیاست‌های منطبق با نیازهای عاجل این مبارزات توجه می‌دهیم. ما معتقدیم که این زمینه‌های اجتماعی استوانه‌های ساختمان دموکراسی ایران خواهند شد، هر آینه مبارزات آنها، با حمایت وسیع و همه جانبه، موجب جان گرفتن مجدد جنبشها و سپس سازمان‌های اجتماعی قائم به خویش این زمینه‌ها گردد.

مخالقین و معاندین شورای ملی مقاومت و نیز رژیم سفکاک خمینی نیز بی‌کار ننشستند و نسبت به تحولاتی که در این زمینه‌ها می‌گذرد واکنش نشان می‌دهند. هوشیار باشیم که اگر رژیم دیگر شانس نفوذ یا یکسب اعتباری در میان آنها ندارد، رقبای تازه نفی شورای ملی مقاومت قطعاً فاقد شانس نیستند. دشمنان شورای ملی مقاومت برای ضربه زدن بهما همه کار می‌کنند، اما واقعیت اینست که در شرایط حساس کنونی بیشترین خسارات و لطامات سیاسی-عملی، از ناحیه خبط و خطاهای خودمان و عدم درک و اقصیات جاری و الزامات آنها بر ما وارد می‌شود، هر آینه به موقع و به جاسبت به رویدادها و نیازهای مربوطه واکنش مناسب نشان ندهیم. ۱۷ شهریور ۱۳۶۳ سرویس البرز

بیانیه

اعلام موجودیت جامعه متخصصین و فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه

در این بیانیه می‌خوانیم: "جامعه متخصصین ایرانی مقیم فرانسه بعنوان یکی از پایگاهها و کانونهای هماهنگی کار شناسان ایرانی" برای رهنماید "تواناییها و تجارب متخصصین ایرانی... از خدمت انحصارات و اسارت سیستم پیچیده برده‌داری و بکار انداختن آنها در "مسیر جنبش دموکراسی آینده جامعه ایران" بنیان‌گذاری شده و بعنوان نهادی دموکراتیک و مستقل آغاز فعالیت خود را اعلام می‌دارد.

علاقتمندان می‌توانند برای آگاهی از متن کامل این بیانیه که ما به علت فقدان جا موفق به درج کامل آن نشدیم، با آدرس پیام آزادی تماس بگیرند.

دولت در کشورهای عقب افتاده

ماشین دولتی سرمایه و استقرار دولت پرتوالتاریا یعنی دیکتاتوری پرتوالتاریا قابل درک است.

۴- در جوامع عقب مانده، انقلاب حلقه های زنجیر انقلاب جهانی پرتوالتاریا است. رای حفظ این ارتباط استراتژیک ضروری است که انقلاب تحت رهبری طبقه کارگران جوامع صورت پذیرفته، به ره شکستن دولت کهن و استقرار دولت انقلابی جدید، یعنی جمهوری دموکراتیک برهبری طبقه کارگر بیا انجامد.

۵- شرط الزامی تحقق انقلاب سوسیالیستی در جوامع سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرتوالتاریا در این جوامع همچنین شرط الزامی تحقق انقلاب در جوامع عقب مانده تحت سلطه و تحکیم ارتباط استراتژیک با انقلاب جهانی پرتوالتاریا بوسیله جمهوری دموکراتیک خلق، تنها در درجه اول هژمونی طبقه کارگر از طریق حزب طبقاتی خویش است.

با این وجود بر طبق نظریه متقدمان سوسیالیسم علمی (مارکس و انگلس) تبدیل مبارزه طبقاتی پرتوالتاریا علیه بورژوازی به محور اصلی مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری، رشد این مبارزه تا سرحد تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرتوالتاریا در این جوامع، و یا سرکردگی طبقه کارگر در انقلابهای دموکراتیک مشروط به پشرفتهای معینی است که می بایست در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مورد نظر بوجود

آید. بنابراین نمیتوان در هر جامعه دلخواه، بدون در نظر گرفتن کمیت و کیفیت رشد آن جامعه در زمینه های فوق الذکر از فرارسیدگی پیش شرط های لازم برای تحقق یکی از تحولات مورد نظر صحبت کرد. رجای جامعه ای که اقتصادش هنوز بر اساس دمداری و یا زراعت بدوی مستقر است، یا نظم اجتماعی آن بر محور ریش سفیدی و پیرسالاری می گردد و بالنتیجه در آن بورژوازی و پرتوالتاریا خبری نیست، سخن راندن از محوری بودن مبارزه طبقاتی پرتوالتاریا علیه بورژوازی و یا از هژمونی طبقه کارگر همانقدر باطل است که از ساکن بودن کره زمین. با وجود این که ورود به شرح حتی محدود پیش شرطهای مورد نظر از نظر مارکس و انگلس به نوشته های مفصل تر از حوصله تمامی این مقاله دارد، ولی تذکار هر چند اشاره وارد است کم و موضوع - در رابطه با رشد طبقه کارگر و نقش

این طبقه در انقلاب و دولت پرتوالتاریا زماست؛ شرط اول تحقق حالات فوق الذکر رشد کمی و کیفی طبقه کارگر همراه بارشد نیروهای مولده در درون مناسبات سرمایه دارانه و در اثر مبارزات طبولانی اقتصادی و سیاسی این طبقه با طبقه و دولت بورژوازی است. به عبارت دیگر طبقه کارگر بایستی در این مسیر تکاملی تدریجی امکان آنرا پیدا کند که هم به صورت "طبقه بخودی خود" و هم به شکل "طبقه برای خود" یعنی طبقه آگاه - به

منافع و مناسبات و رسالت اجتماعی خود تکوین و تکامل بیابد تا توانایی ها و آگاهی های لازم برای ایجاد دولت ویژه خود را کسب کرده باشد. دیکتاتوری پرتوالتاریا حاصل مبارزه و انقلاب طبقه ایست که در طول یک دوره تاریخی مراحل پیچیده رشد و "شدن" را پشت سر گذارده و به بلوغ سیاسی و فرهنگی دست یافته باشد. تنها از دولتی که

بر مبنی این پیش شرط و نظایر آن بوجود می آید، میتوان انتظار آنرا داشت که به قول انگلس - اولین اقدام خود، یعنی تبدیل مالکیت خصوصی وسایل تولید به مالکیت جمعی - آخرین اقدام مستقل خود به مثابه دولت را نیز انجام داده و رو بزوال برود.

بنابراین اولاً دولت پرتوالتاریا دولتیک طبقه آگاه است، ثانیاً برای استقرار خود به پیش شرط ها عسی نیازمند است که بطور خلاصه میتوان درجه عالی تکامل اجتماعی در همه زمینه ها را بعنوان اساس این پیش شرط ها نامید، ثالثاً استقرار آن بمعنی آغاز یک دوران تاریخی نیست که در آن دولت کماکان ارگان سرکوب باشد، چون با نخستین اقدام خود یعنی ضبط وسایل تولید بنام جامعه، خود را نیز بعنوان دولت نابود میسازد. دولت پرتوالتاریا ارگان عالتیرین شکل دموکراسی است، چون نه به مثابه ارگان سرکوب یک طبقه، بلکه حاصل رشد جامعه است. به جامعه تحمیل نشد است، چون در مقابل خود اکثریت را ندارد، خود اکثریت است. بی جهت نیست که بر خلاف نظریه "خرین بعد از مارکس، مارکس و انگلس به دوره تاریخی سوسیالیسم و کمونیسم اشاره نمود و "واژ" دوره اولیه "و" دوره نهائی "کمونیسم سخن می راندند. برای هر دو آنان کسب قدرت سیاسی توسط پرتوالتاریا معادل یا آغاز زندگی جامعه ای است که در آن شرایط تاریخی وجود دولت پایان میرسد.

تا کید برای این امر که بنظر مارکس پیش شرط تحقق "جامعه آیدال" رشد طبقه کارگر و رشد جامعه بطور کلی بود است، بی اهمیت نیست، چون بنظر منی رسد در جریان تحریف تاریخی نظریه مارکس، درست همین پیش شرط ها نادیده نگاشته شده و نظراتش ابداع گردیدند که با نظریه وی متفاوت بود است.

لنین برجسته ترین تئوریسین انقلابی و متفکری بود که ضمن تفسیر نظریه مارکس با طرح نظراتی پیرامون جوانب مختلف مبارزه طبقاتی از جمله دولت، وجود تازه ای را در جامعه شناسی انقلابی وارد ساخت، و حتی که بعد ها در جمع بست خود "لنینیسم" نامیده شدند برخی از آثار لنین مانند "چه باید کرد؟" "یک گام به پیش و دو گام به پس" "دولت و انقلاب"، "انقلاب پرتوالتاریا و کاتوستکی مرتد"، حاوی نظراتی هستند که در جوهر خود با اندیشه مارکس پیرامون طبقه کارگر، انقلاب پرتوالتاریا و دولت پرتوالتاریا متفاوت میباشند.

در این تئوریها مساله حزب طبقه کارگر، مساله اینهمانی هژمونی طبقه کارگر با هژمونی حزب طبقه کارگر و نتیجتاً اینهمانی یک طبقه اجتماعی با یک "اقلیت محدود" از پیشتازان متشکل، آگاه، منصب و حرفه ای، عناصری تازه بودند که در تفکر پرتوالتاریا جنبش بین المللی چپ وارد شدند. هیچکس نمسی تواند منکر این امر باشد که این نظریات لنین متاثر از این واقعیت بود که برخلاف پیش بینیهای مارکس، انقلاب سوسیالیستی در جوامع کاپیتالیستی اروپا صورت نپذیرفت و بقول او "مرکز ثقل انقلاب از باختر به خاور منتقل شد. واقعیت مزبور، نه تنها لنین را به طرح

تئوری معروف "حلقه ضعیف امپریالیسم" یاری کرد، بلکه کار تا آنجا پیش رفت که برای اثبات امکان و ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی در یکی از جوامع خاور (روسیه تزاری)، در اصلی ترین و پیاپی ترین

نظریه مارکس، یعنی شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، تجدید نظر کند. "لنینیسم" تفسیری اثبات ضرورت و امکان تحقق انقلاب سوسیالیستی در جامعه ای عقب افتاده بود، در حالیکه نظریه مارکس توضیح شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی در یک جامعه به معنی پیش رفته است. لنین از آنجا نیکه در بررسی جامعه روسیه شرایط مورد نظر مارکس را نمی یابد و یا در نمی یابد، مجبوره ابداع نظریه "آوانگارد" میشود. بدین خاطر است که لنین از همان ابتدا همواره نخبگان پرتوالتاریا را یعنی حزب را مورد نظر دارد. چون خود پرتوالتاریا در روسیه عقب ماند است، هژمونی حزب پرتوالتاریا را نقطه حرکت قرار میدهد، چون خود پرتوالتاریا روسیه در شرایط عقب افتادگی تاریخی بسر میرسد. تئوری "آوانگارد" لنین را تا بدانجا پیش میبرد که دیکتاتوری پرتوالتاریا را با دیکتاتوری حزبی یکسان میبیند و سرانجام به سه دوران تاریخی طولانی گذار سوسیالیستی اعتقاد پیدا میکند که در آن دولت کما فی السابق ارگان سرکوب است و دولت دیکتاتوریست، دولت آوانگارد است، دولت اقلیت است، دولت حزب است. اینکه میگوئیم تئوری لنینی یک تئوری آوانگارد نیستی است و از تکامل واقعی طبقات و جامعه پیش ترمینازد، ادعا نیست، بلکه تاریخ مراجعه کنیم:

میدانیم که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با اعتقاد لنین انقلابی بورژوازی بود که حتی موفق به تحقق وظایف بورژوا دموکراتیک خود نیز نگردید.

معهدا در فاصله کمتر از یکسال یعنی در اکتبر ۱۹۱۷، لنین صحبت از ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی می نماید و رهبری و "انقلاب سوسیالیستی" در روسیه تزاری بوقوع می پیوندد. پرتوالتاریا روسیه با تمام عقب ماندگی اش قدرت سیاسی را بدست گرفته و دولت خود را مستقر میکند. لنین میگفت: "انتقال قدرت از دستیک طبقه بدست طبقه دیگر، اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب است." (در باره تاکتیک ها - مقاله ارزیابی وضعیت علمی).

در اینجا این سوال تعیین کننده پیش می آید که چطور و با وجود اینکه در جریان انقلاب بورژوازی فوریه ۱۹۱۷، حتی وظایف دموکراتیک انقلاب روس به پایان نرسیده است یعنی هنوز یک دوره از تکامل تاریخی جامعه بطور طبیعی صورت نپذیرفته است، انتقال قدرت از دست طبقه حاکم، یعنی "بورژوازی و ملاکین بورژواز شده" بدست پرتوالتاریا روس، ممکن میتواند باشد؟ آیا طبقه ای که قرار است قدرت بدست وی منتقل گردد (اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب)، در فاصله چند ماه، آنچنان رشدی در زمینه کمی و کیفی نموده است، که بقول انگلس "واقعاً بعنوان نمایند تمام جامعه" ، دولت را بدست گیرد؟ آیا شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، آنگونه که در مارکس مورد نظر دارد، در فاصله این چند ماه (از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷) فراهم شده اند؟ پاسخ این سؤال منفی است. در تمام این زمینه ها نظرات لنین فراتر از واقعیت های جامعه روس میرفت و با معادل قرار دادن عملی طبقه حزب، اینهمانی دولت طبقه با دولت حزب، نظرات آوانگاردیستی خود را مستحکمتر میساخت. نتیجه آن گشت که انقلاب سوسیالیستی که قرار بود هرگونه مستم طبقاتی را از بین ببرد و به تحقق بقیه در صفحه بعد

دولت در کشورهای عقب افتاده

"جامعه ایده‌آل" بپردازد، در عمل به تثبیت و تحکیم غول بی‌شاخ و دمی گشته که بنام "دیکتاتوری پرولتاریا" کما فی السابق ارگان سرکوب باقی ماند، باقی ماند و باقی ماند.

تئوری لنینی در واقع نوعی انتقال ناسازگار نظریه مارکس در باره انقلاب و دولت پرولتری به کشورهای عقب افتاده بود. (نمونه روسیه) همانطور که میدانیم این تئوری بعدها مورد قبول لنینیست های این کشورها نیز قرار گرفت و تبدیل به الگویی شد که آنها برای تحلیل های طبقاتی جوامع خود و برای تصمیم گیری در مسائل استراتژیک و تاکتیکی مبارزات خود بکار میبردند. این که به کار بردن این تئوری در این گونه جوامع تا چه اندازه در تضاد با واقعیات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی آنها می باشد، حقیقتی است که تنها با یک نگاه کوتاه به این واقعیات معلوم میشود. البته ما با این واقعیت آگاهی داریم که نمیتوان و نمی توانیم برای این گونه جوامع، بطور کلی یک حکم واحد صادر نمود و طبیعتاً میبایست در بررسی هر کدام از آنان ویژگیهای تاریخی، اجتماعی آنها را مورد نظر قرار داد. اما صرف نظر از وجوه تفرق در تاریخ و برخی ویژگیهای مربوط به دوره کنونی تکامل آنها، میتوان از نکات مشترک بسیار اساسی بین این گونه جوامع نام برد:

عقب افتادگی این جوامع بدین معنی است که آنها از نظر اقتصادی در دوره ما قبل سرمایه داری درجا میزنند. صرف نظر از اینکه در چند دهه اخیر برخی از مظاهر و نهاد های سرمایه داری میتوانند، به دلایلی که مساله مورد بحث ما نیستند - در این کشورها رشد نموده باشند، اما این رشد آنچنان نبود که بتوان از تسلط مناسبات سرمایه داری در این کشورها سخن راند. معمولاً در جوامع عناصری از اقتصاد سرمایه داری پس مانده های تاریخی فئودالی یا اشکال ویژه ای از آن (مثلاً در برخی از کشورهای آسیائی) به همراه حتی مظاهری از بهره داری کهن بچشم میخورند. اکثریت عظیمی از مردم این کشورها، هنوز در چرخه رچوب مناسبات غیر سرمایه داری اشتغال داشته و بر زمین های اشکال تولید ما قبل سرمایه داری، به تولید مشغول می باشند. اگرچه برخی از نهاد های اقتصاد سرمایه داری رشد نموده و همراه خود باعث پیدایش و میزبان معینی از گسترش طبقه کارگر شده اند (طبقه کارگر بخودی خود)، اما طبقه کارگر اینگونه جوامع بسیار جوان و بی تجربه است و مهمتر آنکه هنوز بخش ناچیزی از مردم این کشورها را تشکیل میدهد. به تناسب رشدی که تکامل سرمایه داری در این کشورها تا کنون داشته است - و میدانیم که این رشد چندان نیست بورژوازی این کشورها نیز ضعیف و بیجان میباید. این بورژوازی آنقدر ضعیف و غیردینامیک است که حتی معمولاً کمتر از قدرت دولتی سهمیم است و بیشتر بصورت پیرامونی در کنار دولت و از قبل بذل و بخشش و در مدار میزان وابستگی دولت به قدرتها، امپریالیستی - قادی به ادامه حیات است.

این تصویر تقریباً عمومی اقتصاد - اجتماعی از جوامع عقب افتاده را جرمها را بدین نتیجه گیری میرساند

که پروسه انفکاک و انسجام طبقاتی (یعنی رشد عمومی جامعه) در این جوامع چندان پیشرفته نبود و طبقه کارگر بصورت واقعی یا در دوره پیدایش استوپیوا اگر خیلی "رشد" نمودهباشد، حداکثر میتوان از وجود اجتماعی اش (بخودی خود) سخن راند. حال به بعد سیاسی قضیه میپردازیم و انحصار وضعیت طبقاتی این جوامع را در رهنمای سیاسی حاکم و معیار بهتر در وضعیت دولت در این جوامع باز بینی مینمائیم. دولت های این جوامع، به روشگلی که باشند چه بصورت ولتها یا مدرنیستی نظیر زمان شاه در ایران، چه بصورت ولتها یا نظامی نظیر عراق، چه شکل دولتها یا سویل باصطلاح آزاد نظیر سوریه و بسیاری از کشورهای آفریقائی، در مجموع در یک امر مشترک میباشند و آن اینکه این دولتها بیش از هر چیز ارگان "طبقه دولتی" هستند. واقعیت این است که آنچه این دولتها در زمینه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و طبعا نظامی انجام میدهند، قبل از آنکه به نفع سیادتیک طبقه و در جهت سرکوب طبقه دیگر باشد، در کلیت خود بنفع "طبقه دولتی" است. بگذاریم مساله را بهتر بشکافیم انگلس در "منشاء خانواده" میگوید:

"از آنجاکه انگیزه پیدایش دولت لزوماً از مزین بود - تقابل طبقات بوده، از آنجا که در عین حال خود دولت - ضمن تصادم این طبقات بوجود آمده است، لذا بر وفق قاعده کلی، این دولت، دولت طبقه ایست که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است. بیاری دولت دارای سلطه سیاسی نیز میشود و بدین طریق وسایل نوینی برای سرکوب و استثمار طبقه زحمت کش بدست میآورد."

همانطور که می بینیم انگلس صحبت از این می کند که در روند تصادم طبقات دولت به مثابه دولت طبقه نیرومند تر حاصل میشود. این نظریه انگلس در مورد مثال دولت بورژوازی یا فئودالی صادق است. ولی ما بهیچ وجه محق نیستیم که بر اساس این نظریه دولت در هر جامعه عقب افتاده ای را نیز - از زیر پای کتیم - زیر را در این جا بایسد به این سوال پاسخ دهیم که این دولت جامعه عقب افتاده، دولت کدام طبقه ای است که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است؟ اگر دولت بورژوازی است، آیا در این جامعه مناسبات اقتصاد بورژوازی سلطه دارد؟ آیا مثلاً دولت عمان، دولت بورژوازی عمان است؟ و اگر اینطور است پس میزان رشد پرولتاریا در عمان چه اندازه است؟ خواننده میدانند که قسمت اعظم اشتغال مردم عمان ماهیگیری آزاد است آیا دولت تائیتی، دولت بورژوازی تائیتی است؟ آیا دولت سودان، دولت بورژوازی سودان است؟ اگر قرار باشد صرفاً سرکوب و استثمار زحمت کشان معیار قرار گیرد، آنگاه نه تنها دولتها در عمان و سودان، بلکه کلیه دول کشورهای عقب افتاده و کلیه دول جوامع تاریخی دول بورژوازی هستند و کلیه این کشورهای سرمایه داری میباشند. خواننده این نتیجه گیری را در مورد دولتی مانند دولت کامرون و جوامع ای مانند جامعه کامرون بکار گیرند تا درجه تولید و باقی بماند یا نماند. گوئی را در یادید.

بنابراین مشاهده میشود که در بررسی مساله دولت

در جوامع عقب افتاده نمیتوان تنها به این یا آن نظر مارکس یا انگلس اکتفا نمود. شاید بررسی و ارزیابی از نهادی بنام "طبقه دولتی" در این مرحله زرخ از تکامل جوامع عقب مانده، مهمترین مساله در زمینه تدوین برنامه مبارزاتی باشد، مبارزه ای که قرار است جامعه را از زرخ بین عقب ماندگی شدید و روشنجات داده و در این روند مقدماتی (آری تازه مقدماتی) را فراهم آورد که دولت "طبقه دولتی" سرانجام به دولت طبقات - به نحوی که مورد نظر مارکس و انگلس بود - تبدیل گردد

و اما عقب افتادگی تنها در زمینه اقتصاد نیست، تنها در زمینه سیاست نیز نمایا شد، شاید اصلی ترین وجه عقب افتادگی ما، عقب افتادگی فرهنگی است. فرهنگ چه بمعنوم عام آن وجه بصورت فرهنگ طبقاتی. در این گونه جوامع، همواره آمیزه ای از اوهاام، خرافات و گمراهی آسمانی جلوه گرهنک میکند و وابستگی به بیگانه، نه تنها به عقب ماندگی توسعه علوم و فنون در زمینه های تکنیک تولید می انجامد، بلکه در عین حال خود به نزول به سطح نازل از دانش اجتماعی می انجامد. نتیجه اش پرورش انسان مستعمراتی است، آنگونه که "فانون" از وی نام می برد. انسانی که از یک سو پایش به زمینی وصل است که بهره نمیدهد، دستش به ماشینی بند است که هیچ اطلاعی از نحوه کارش ندارد و سرش به آسمان و قدرتها مافوق زمینی، تا شاید مغری برایش باز شود. گفتیم فرهنگ بمعنوم عام آن و نامفهومیم فرهنگ طبقاتی. این دومی دیگر کار مارو روشن است اگر بتوان در زمینه اول توسعه برخی از نهاد های فرهنگی و دانش جدید، دانشگاهها و حوزه های آموزش علوم را - که عموماً بخش های قلیلی از مردم این جوامع قادر به تمتع زان هستند - تا حدودی رشد فرهنگی و علمی جامعه نام نهاد، در زمینه دوم اینگونه نیست. در زمینه فرهنگ طبقاتی، بخاطر نبودن روند انکشاف، طبقاتی، بدلیل جنبینی بودن طبقات جدید یا رشد بطی و کند آنها، خود آگاهی طبقاتی بسیار ضعیف است. کارگر این جوامع، آری حتی بورژوازی این جوامع هویت فرهنگی خاص طبقاتی ندارد.

شناسنامه اش بیشتر المثنی است تا اصلی. بیشتر غریزی عمل میکند تا آگاهانه و بیشتر تدوی است تا پیشرفته. هیچکس قادر نیست طبقه کارگر جوان این جوامع را پرولتاریای کشورهای پیشرفته یکسان قلمداد کند. این درست است که فرهنگ طبقاتی کارگر کشورهای پیشرفته نیز بدلیل سلطه فرهنگی بورژوازی - آمیخته با عناصر و نهاد های غیر پرولتاریا است. اما این طبقه کارگر در عین حال پیشینه بیش از ۱۰۰ سال مبارزه اقتصادی سیاسی را با خود حمل میکند. در جریان این مبارزات اتحاد شده است حد اقل مقداری از حقوق اجتماعی خود را در قالب ساز مانها و نهاد های اجتماعی کسب کند. میگوئیم مقداری و این مقدار آسان بدست نیامده است و نه تنها آسان نبوده است، بلکه مشکل نیز نبوده، بلکه در جریان تحقق خود، نسل هائی از کارگران را نیز با حد اقل برداشت های فرهنگی خود، آشنا ساخته است. اما در جوامع عقب افتاده این گونه نیست. احزاب و سازمانهای طبقاتی یا بوجود نیامده اند، یا بیشتر جنبه پیرامونی طبقه را دارا هستند. حداکثر

دولت در کشورهای عقب افتاده

منعکس کننده غیر مستقیم دردها و محرومیت های طبقات و نتیجتاً عمدتاً در ایدئولوژی آنها میباشند. این مسئله در مورد احزاب و سازمانهای منتسب به طبقه کارگر، خود را بصورت تبلور عنصر قهرگسور و تخریبی تعریف میکند و در مورد سازمانهای منتسب به بورژوازی، بیشتر مشکل تسلیم به استبداد، آشکار میگردد.

میتوان از این بیان استثناء صرف نظر نمود و مسئله را بصورت عمومی اش دید. با این تفصیل سئوال اساسی در مورد آینده این گونه جوامع را چگونه میتوان پاسخ داد؟ به چه ترتیب میتوان رشد و تکامل این گونه جوامع را تسریع نمود و آنها را به جاده تعالی سوق داد؟ حال که طبقات اجتماعی در مجموع یا در حاکمیت جنبینی بسر برده و یا رشد محدودی نموده اند، حال که فرهنگ و خود آگاهی طبقاتی در درجه نازل و ابتدائی قابل اندازه گیری است، چه باید کرد؟

لنین در سالهای ۱۹۰۰ و در رابطه با مسئله انقلاب بورژوا در مکزیک روسیه، کوشید با این مسئله پاسخ دهد. وی از یکسو عقبا فتادگی جامعه روسیه را امیدوار و از سوی دیگر ضرورت براندازی تزاریسم را احساس می نمود. راهی را که وی پیشنهاد میکرد، سرنگونی تزاریسم، انجام انقلاب بورژوا در مکزیک و استقرار دولت دیکتاتوری در مکزیک انقلابی کارگران و دهقانان بود. به عبارت دیگر لنین برای یک کشور عقب افتاده به انقلاب بورژوائی اعتقاد داشت، بدون آنکه معتقد باشد که خود بورژوازی باید آنرا هدایت کند، وی به دولتی بعنوان دولت محصول انقلاب بورژوائی اعتقاد داشت که ستونهای قدرتش بردوش کارگران و دهقانان قرار داشت. بدین ترتیب برای اولین بار در این سالها، مسئله آینده جوامع عقب افتاده، از طریق انجام یک انقلاب بورژوائی، بدون بورژوازی بوسیله لنین طرح مهرسی گردید و در جنبش چپ جهانی وارد شده مائو با تکیه بر این ایده لنین، تئوری انقلاب در مکزیک نوین در جوامع تحت سلطه و عقب مانده را تدوین نمود که اگرچه بسا نظریه لنین پیرامون چگونگی برخورد به بورژوازی، متفاوت بود و اتحاد موقت، نسبی و گذرنده و مشروط با وی را توصیه می نمود، اما در عنصر اساسی اش بسا نظریه لنین یعنی انجام انقلاب بورژوائی بدون کسب قدرت بورژوازی - اشتراک کامل داشت. مضافاً اینکه مائوتسه دون، تزه های لنین پیرامون هژمونیکسی را تعمیم داده و عنصر هژمونی طبقه کارگر را در یک انقلاب بورژوا در مکزیک جامعه عقب افتاده، شرط تحقق آن میدانست. اما در این جا قصد باز شمردن یک نکت اشتراک و افتراق نظریات لنین و مائوتسه دون پیرامون انقلاب در مکزیک را نداریم. آنچه برای ما مهم است بر شمردن این مسئله است که هر دوی آنان در یک جامعه عقب افتاده، انقلابی بورژوا در مکزیک را توصیه میکنند که تحت هدایت سیاسی طبقات غیر بورژوائی (در واقع تحت هدایت سیاسی یا هژمونی احزابی که خود را نمایندگان سیاسی طبقات غیر بورژوائی میدانند.) صورت می پذیرد و جامعه را به جلو سوق می داد. در عمل انقلاب بورژوا در مکزیک روسیه در فوریه ۱۹۱۷ صورت گرفت و همانطور که قبلاً اشاره شد در فاصله چند ماه بسده

"انقلاب سوسیالیستی" گزاید. انقلاب بورژوا در مکزیک چین نیز در فاصله چند سال (حوالی سالهای ۵۰-۵۴) به "انقلاب سوسیالیستی" تبدیل شد. تاریخ شاهد آن است که صرف نظر از انگیزه های خیرخواهانه این بیان فرد، این بیان حزب، عملیات این انقلابات در روند گذشت زمان به نتیجه ای جز شکست نیا نجامید. و تاریخ قطعاً در آینده این حکم را قاطعانه صادر خواهد کرد که علت اصلی این شکست، ندیدن درجه واقعی رشد جامعه، ندیدن درجه رشد واقعی طبقات اجتماعی و ارائه تزهائی بوده است که بر پایه واقعیت استوار نبود هاند.

در سطوری پیش سعی کردیم برخی از مشخصات یک جامعه عقب افتاده را تا آنجا که مربوط به بحث ما بود توضیح دهیم، این مشخصات عبارتند از: عقب افتادگی اقتصادی، عدم تفکیک طبقات، سطح نازل فرهنگی و خود آگاهی طبقاتی و سرانجام حاکم بودن دولتی که ارگان سلطه "طبقه دولتی" بود آنگاه راههایی را که در گذشته پیموده شده اند، بر شمردیم و دیدیم که این راهها به سلطه فردیسم احزاب انجامیدند. تجربه "پول پوتیسیم" در کامبوج را در جلوی چشممان دیدیم. غیر از این راههایی که تاکنون پیموده شده اند، راه "حل" دیگری نیز حد اقل در سطح تئوریک و نه تجربی تاکنون پیشنهاد شده است که به راه حل "ترتسکیستی" موسوم میباشند. صرف نظر از برخی نکات درست این راه حل که تکامل اجتماعی را بهر رود رگر و حل مشکلات مربوط به رشد نیروهای مولده و انسجام طبقاتی میدانند، اما عملاً در مقابل سئوال مبرم روز این جوامع یا نجات آنها از مشکل عقب ماندگی، پاسخی جز دعوت به صبر نمیدهد. رادیکالیسم آتشین مزاج "ترتسکیستی" در دشمنی بورژوازی و یافشاری بر استقلال پرولتاریا، پاسخ عملی به حل مشکلات کنونی کشورهای عقب مانده نداده و نسخه های خود را برای روزی ارائه میدهد که در آن، پروسه انسجام طبقاتی صورت پذیرفته، نیروهای مولده رشد نموده، و پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست آورد.

بنابراین میتوان گفت تاکنون دوره ارائه شده است یکی راه به انتظار رشد نیروهای مولده نشستن و عقب افتادگی و سلطه را تحمل کردن و دیگری راه میان برزن تاریخ و قطع کردن آن، یعنی راه تجربه شده در انقلابات چند دهه اخیر. راه دیگری باید جست.

اینک سعی میکنیم آنچه را که احتمالاً میتواند بر اساس شرایط بر شمرده در کشورهای عقب افتاده، راه حل مشکلات و معضلات اجتماعی باشد، در خطوط کلی بشکافیم: گفتیم که طبقات اجتماعی در این جوامع رشد نموده و مبارزه طبقاتی به بلوغ خود نرسیده است و ولتهای این جوامع صرف نظر از ظاهر متفاوت و متمایز خد مت به این طبقه یا ضدیت با طبقه دیگر، دقیقاً بخاطر همان مسئله عدم انکشاف طبقات، هنوز دولت طبقاتی، آنگونه که مارکس در مورد راه رشد کلاسیک اروپا از آن نام میبرد، نمیباشند. برای اینکه موضوع را بهتر بشکافیم، بسنده مبرور و تسذکار چند ساله باز میگردیم: مسئله اول آنست که تضاد اصلی اینگونه جوامع، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و ازیکسو

و خرده بورژوازی شهر و روستا از سوی دیگر در مجموع تضاد بین طبقات یا اقشار تحت حاکمیت دولت نیست، بلکه تضاد اصلی عمدتاً ای که مانع رشد جامعه بسط جلو شده است، تضاد بین مجموع مردم و طبقه دولتی است. در اساس طبقه دولتی، خود هم جلوه عقب افتادگی و هم در عین حال عامل عقب افتادگی است. و اما اگر تضاد اصلی جامعه، تضاد بین مجموعه مردم و حاکمیت سیاسی طبقه دولتی است، نتیجتاً تمام تضادهای موجود دیگر جامعه، جنبه فرعی و غیر اصلی را پیدا نموده و محل زمانی آنها، قبل از هر چیز رگر و حل تضاد اصلی میباشند.

مسئله دوم آنست که همانطوریکه قبلاً گفته شد، وضعیت فرهنگی و آرایش طبقاتی جامعه بدلیل عقب افتادگی، آنگونه نیست که یکی از آنان، قدرت سیاسی را از طریق انقلاب کسب کرده، طبقه دولتی را سرنگون ساخته و یا تکیه به قدرت سیاسی، خواسته های طبقاتی خود را تحقق بخشد. در چنین صورتی تنها راه نجات همه مردم، همبستگی و مبارزه مشترکشان علیه حاکمیت است. بدون تحقق این امر، یعنی اتحاد تمام مردم در مقابل طبقه دولتی سخنی زیافتن راه نجات نمیتواند در میان باشد. اینکه میگوئیم تمام مردم، دقیقاً منظورمان آنست که هیچ دلیلی از نظر تاریخی موجه برای عدم تحقق اتحاد عمومی مردم وجود ندارد.

مسئله سوم نتیجه گیری از مسئله پیشین است. اگر تضاد های درونی جامعه تحت الشعاع تضاد مجموعه مردم با طبقه دولتی است و اگر این امر درست است که مبارزه پیروزمندان علیه حاکمیت، تنها از طریق فهم عملی این مسئله، یعنی اتحاد مردمی میتواند صورت پذیرد، نتیجتاً باید نیز پذیرفت که حاصل این مبارزه نیز، یعنی دولتی که بعد از این دوره از مبارزه مستقر خواهد شد، در ترکیب سیاسی خود نه دولت این یا آن طبقه، بلکه دولت تمام مردم، یا نیروهای سیاسی متعادل به طبقات و قشرهای مختلف مردمی است. در چنین دولتی دست کم در سطح سیاسی هژمونی طبقاتی جایی ندارد. محلی برای انحصار حزبی این یا آن نیست. گو این که دولت در سیاستها و برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود به ناچار و در هر حال رنگ و بوی طبقاتی می گیرد - یعنی دولتی میشود که نمی تواند به علت عقب افتادگی تاریخی از محدوده مناسبات بورژوائی خارج شود - معضلات دولتی که از نیروهای سیاسی بورژوائی به تنهایی تشکیل شده باشد نیست.

چنین دولتی در عین حال دولت نمایندگیهای واقعی طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی و بسا دولت احزابی نیست که بتوانند خود را نماینده و مظهر آگاهی های طبقاتی قلمداد کنند، بلکه دولت برگزیدگان و نیروهای سیاسی مورد قبول و معتمد مردم است. در پیش گفته بودیم کسبه نیروهای سیاسی جامعه، یا گروهها و احزاب اساسی در کشورهای عقب افتاده نمایندگان طبقاتی به آن معنی نیستند که از درون مبارزه طبقاتی آگاه، با شرکت مستقیم و فعال این طبقات بوجود آمده باشند، بلکه آنان بیشتر منعکس کننده غیر مستقیم خواستها و درنماهای تاریخی طبقات اند. آنها الیبت ها و نخبه های فرهنگی-سیاسی جاب بقیه در صفحه بعد

در كردستان چه ميگذرد

وده داريم . اينها بدون اينكه در ميدان كارزار بوده باشند مورد اصابت گلوله ، خمپاره ، توپ وغيره قرار گرفته و شهيد شده اند و اين شامل همه شهرهاي كردستان مي شود ، به ويژه شهرهاي سنندج ، مهاباد و سقز . اما تا آنجا كه مربوط به پيشمرگان ، كادرها و اعضای حزبي ميشود كه در حين انجام وظيفه شهيد شده اند ، ما همان مستعري را كه در زمان حيات دريافت ميداشتند به خانواده هايشان مني پردازيم . در ضمن به وضع آنها رسيدگي ميكشود اگر احتياجي به كمك داشته باشند ، تا آنجا كه بتوانيم از آنها حمايت مي كنيم . در گزارشي كه چند ماه پيش از طرف ايسن بخش منتشر شده است ، تعداد شهيداي حزب ۱۴۰ نفر ذكر شده كه با توجه به حملات شديد رژيم در ماههاي اخير اين تعداد هم اكنون بيشك متجاوز از ۱۵۰ نفر است . ضمنا ما در مورد هريك از شهيدان جداگانه اعلاميه همراه با عكس و بيوگرافي آنها منتشر مي كنيم كه اين اعلاميه ها از راديو حزب نيز پخش ميشود .

شوراهای روستائی

۱- آخرين بخش از فعاليتهاي امور اجتماعي بخش شوراهاست كه تا آنجا كه من اطلاع پيدا کرده ام اين شوراهای به مثابه مهمترين ارگان دموكراسي پايه اي فعاليتگسترده اي را در سطح روستاها آغاز کرده اند . وضع اين شوراهای در حال حاضر چگونه است ، چگونه سازماندهي شده اند و چه وظيفاي برعهده دارند ؟

۲- قبل توضيح دادم كه از ياد و انقلاب مساله تشكيل شوراها و سپردن كار روستاها و شهرها به دست ارگانهاي منتخب مردم در دستور كار انقلاب قرار داشته است و حزب ما نيز طبيعيا توجه خاصي به آن مبذول داشته است . ولي متاسفانه با يورش رژيم به كردستان و اشغال شهرها شوراهاي كه تا آن زمان در سطح شهرها تشكيل شده بودند و بايد بگويم كه بيشتر جنبه قشري و طبقاتي داشتند ، تفريسا بلااستثنا غير فعال ماندند ، حتي عده اي از اعضای آنها نيز مورد تعقيب و مواخذه قرار گرفتند . ولي در روستاها فعاليت شورائي ادامه يافت ، كه البته مي بايستي به طسور سيستماتيک سامان يابد . حدود دو سال پيش طرحي در اين زمينه تدوين و بر اساس آن هياتي به عنوان هيأت نظارت تشكيل شد . اين هيأت تداركات لازم ، از قبيل روشننگري در ميان مردم و آموزش مسئولين برگزارى انتخابات را فراهم آورد و سرانجام نمايندگان مردم در يك انتخابات كاملا دموكراتيک برای عضويت در شوراها برگزيده شدند . تعداد اعضای شوراها بر حسب ميزان جمعيت ده از ۳ تا ۱۱ نفر تعيين شده است . جالب اينكه ، با وجود اينكه اين انتخابات در فصل زمستان انجام گرفت - كه زمستان سختي هم بود - ما توانستيم در پيش از هزار روستا در سطح كردستان آزاد شده شوراها را تشكيل دهيم . البته نميشود ادعا كرد كه اين شوراها شكل ايده آل خود را پيدا کرده اند ، هنوز كمبودهاي زيادي دارند ، تجربه كافي ندارند ، به آموزش بيشتر محتاجند ، ولي به هرحال شوراهاي هستند كه به خواست و با رای آزاد مردم تشكيل شده اند و از همه مهمتر اينكه نوزادگان واقعي اين انقلاب اند و من بي ترديد ميتوانم بگويم ، با تلاشي كه اين شوراها در حال حاضر مي كنند و تجربياتي كه كسب مينمايند ، تا دوره دوم انتخابات بسياري از كمبودهاي موجود برطرف خواهد شد و شوراهای اكنيو تر از گذشته به كار خود ادامه خواهند داد . از جمله

بقيه در صفحه بعد

در مسير " راه رشد غير سرمايه داري " قرار گرفته اند ، چه در ماهيت وجه بدعملكرد ، جداومتا يزميسانزد . دولت اليت ها در هر حال موقتي است . با ايسن وجود طول عمر آنرا نميتوان با معيارهاي زماني تعيين كرد ، بلكه بايستي منوط به انجام تكاليفي كرد كه به عهده چنين دولتي گذاشته شده است : قرار دادن جامعه در مسير رشد و برقراري مناسبات دموكراتيک در سطح نظام سياسي جامعه دو وظيفه اصلي اين دولت است . اين كه اين عمل استقرار در كدام يك از سالهاي عمر چنين دولتي به انجام ميرسد ، تشخيصي است كه براي ما قابل پيش بيني نيست . نيرهوي سياسي جامعه در زمان مقتضي خود اين تشخيص را خواهند داد .

در خاتمه لازم ميدانيم يك بار ديگر اين نکته را متذكر شويم كه اگر ما در اين جا از ضرورت طسـي مرحله سرمايه داري در كشورهاي عقب مانده صحبت مي كنيم و يا بر لزوم شركت نيرهوي بورژوازي در ارگانهاي حاكميت اين جوامع تاكيد ميورزيم ، تنها به خاطر آنست كه از تجربيات انقلابهاي - اصطلاح سوسياليستي " و يا " دموكراتيک " قرن بيستم عميقا به اين شناخت راه يافته ام كه - از سرمنزلق عقب افتادگي ، استبداد ، رشد نازل فرهنگي و ابتدائي بودن روند تكوين و انفكاك طبقات جديد اجتماعي نميتوان به سوسياليسم راه يافت .

تجربيات مزبور ما را به عمق صحت اين نظريه ماركس و انگلس واقف کرده اند كه تحقق سوسياليسم منوط به پيش شرطهاي است كه جز از طريق رشد نيرهوي مولده مادي و انساني و تعالي خود آگاهي و مبارزه طبقاتي كارگران و زحمتكشان حاصل نميشوند .

بهرر و خلاصه ميكنيم : گفتيم كه بر اساس اعتقادات متداول در مركز هر انقلاب كسب قدرت سياسي قرار دارد . كسب قدرت سياسي نيز مساوي با سلب قدرت از يك طبقه بدست طبقه ديگراست . گفتيم و در تجربه برشمرديم كه بخاطر شرايط عقب ماندگي اجتماعي - از آنجا كه طبقات اجتماعي انسجام نيافته و " طبقه براي خود " نشده اند ، كسب قدرت سياسي و تسخير دولت ، عملا تا اكنون به ديكتاتوري احزاب يا رهبران سياسي انجاميده است . و سرانجام سعي كرديم نشان دهيم كه چرا راه حل استقرار قدرت سياسي يك " دولت اليتها " - به مثابه نمايندگان مشترك المنافع تمام مردم ويند - حمل عنصر هژمونيك راه حل مناسب است و ميتواند راه تكامل آتي جوامع عقب مانده باشد . تكاملي كه در متن و روند آن جامعه گشايش يافته ، طبقات اجتماعي رشد کرده ، مبارزه طبقاتي دامن زده شده و عنصر خود آگاهي طبقاتي نضج گيرد . چنين دورنمائي ميتواند زمينه مناسب طبيعي و نه مصنوعي براي يك انقلاب واقعي اجتماعي باشد .

زاينده روي

فصلنامه زنان آزادي خواه
ايران در آذر سال جاری
منتشر ميشود . آدرس
هيأت تحريريه
EM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN



دولت در كشورهاي عقب افتاده

معنايد كه به تناسب گرايش هاي اجتماعي - سياسي خود به وسيله اين يا آن بخش از مردم و - مجموعه اي از آنها انتخاب ميشوند . بنا بر اين دولت مردم در واقعيت امر دولت همين برگزيدهگان و نخبگان فرهنگي - سياسي جامعه است .

مساله چهارم آنست كه اگر يكي از وظيفه اصلي دولت اليت ها پايان دادن به عقب افتادگي و هدايت جامعه به مسير رشد - ميسير رشيد - مي باشد ، اين امر به چه مفهومي قابل دريافت است ؟ عقب افتادگي را در سطوح قيسل گفتيم و وجوه تظا هر آن را برشمرديم . اينك مسئله رشد را كه بخاطر تحقق آن " دولت اليت " استقرار مي يابد ، بايد بشكافيم . بنظر ميرسد رشد اجتماعي در جوامع عقب افتاده چيزي جز قرار دادن جامعه در مسير گذار از مرحله ماقبل سرمايه داري نيست زيرا تنها از اين مسير است كه جامعه عقب افتاده ميتواند به مرحله جامعه ما بعد سرمايه داري - سوسياليسم راه بيابد . در گذشته نيز قرار بود تحقق اصلاحات بورژوازي در دستور كار انقلاب باشد (حتي انقلاب اكتوبر ۱۹۱۷) . اما طبقه اي قرار بود اين تحولات بورژوازي را سازماندهي كند كه خود در تضاد با بورژوازي بود . در اين تجارب عنصر هژمونيك " حزب طبقه كارگر " عملا نتايج انقلاب را به مسيري كشاند كه در آن نه تحولات بورژوازي صورت پذيرفت و نه مسنسما فسخ واقعي - پروولتاريا - تحقق يافت . در

حاليكه در مسئله مورد بحث ما اين چنين نيست . قدرت سياسي ، قدرت سياسي يك طبقه نيست . دولت در عين حاليكه دولت " اليت هاي " تهی دستان واقشارمياني جامعه است ، دولت " اليت هاي " بورژوازي نيز مي باشد . اما ، برنامه هاي رشد و توسعه اين دولت در زمينه اقتصادي ، بهر روفرا ترا زيرنامه ها و امكانات رشد بورژوازي جامعه نيست ، يعني نميتواند باشد . و اين دقيقا بلسندان خاطر است كه بدن گذار از اين دوره ، راه ديگري متصور نيست . تكيه بر اين اصل را نميتوان بسا شائبه دفاع از سرمايه داري آلوده ساخت . برعكس اين علاقه به سوسياليسم است كه ما را وادار ميكند كه با استفاده از تجربه شكست خورده انقلابهاي قرن بيستم نزديك ترين راه رشد به جانب سوسياليسم را جستجو كنيم و از بردن نام آن بيمناك نباشيم .

در زمينه سياسي نيز وظيفه اصلي دولت نخبگان استقرار دموكراسي خواهد بود ، بدين معني كه عناصر تشكيل دهنده اين دولت خود بر اساس تمايل آزاد و اراده مردم به طريق دموكراتيک انتخاب ميشوند و از سوي ديگر ، اين دولت خود ارگانسان بسط و گسترش دموكراسي ميشود . بددين ترتيب تركيب تمام مردمی ، تحقق برنامه ريزي شده تحولات بورژوازي با تكيه بر دموكراسي سياسي - حقوقی ، اقتصادي ، " دولت اليتها " راهم از ولت هاي مدر - نيستی نظير زمان شاه در ايران يا آرژانتين كسوتی وهم از ولت هاي كشورهاي مانده حيشه كه با اصطلاح

در کردستان چه میگذرد

محاسن این شوراها این است که بازتابی از ترکیب واقعی اقتدار مختلف ده هستند. میدانید که ما در هر دهی اقتدار مختلف داریم، خوشبختانه تعداد زیادی از جوان ها هم به درون شوراها راه یافته اند و در کنار اعضای مسن تر فعالیت می کنند، همینطور زنان که در چند شوراهای فعالیت پیدا کرده اند.

۲- در مورد وظیفه شوراها به طور جداگانه با مسئول بخش شوراها، کاک صدیق، به تفصیل گفتگو داشتیم که متن آن جداگانه منتشر خواهد شد. بنابراین در این زمینه دیگر به شما رجعت نمیدهم. بر اساس این گفتگو در یک کلام می توان گفت که وظیفه شوراها اداره مجموعه امور روستاهاست، ولی صرفنظر از این وظیفه، مسائل و امور منطقه ای هم مطرح است که حل و اداره آنها در صلاحیت ارگانهای بالاتر است. آیا این ارگانها هم به صورت شورایی کار می کنند؟

۳- در آئین نامه مربوطه شوراها بر حسب تعداد جمعیت و مناطقی که در بر میگیرند، رده بندی شده اند. بعد از شورای ده، ارگان بالاتر شورای منطقه کوچک است که ما به آن ناوچه میگوئیم. به عنوان نمونه آن یک ناوچه از شهرستان سردشت، یا منگوریک ناوچه از شهرستان مهاباد است. برای هر ناوچه حداقلی از جمعیت تعیین شده است، در مورد روستاها هم به همین ترتیب است. به عنوان نمونه اگر جمعیت یک آبادی به ۲۰ نفر نرسد باید ضمیمه روستای مجاور شود. ما هم اکنون در کردستان آزاد ۵۳ شورای متمرکز داریم که اینها در مجموع ۹۵۲ ده را اداره میکنند. هر ناوچه تعدادی از شوراها را در بر میگیرد که شورای ناوچه از میان اعضای این شوراها انتخاب میشود. بعد از شورای ناوچه شورای شهر داریم، بعد از آن شورای شهرستان و در آخر شورای ستاری منطقه خود مختار که با رای مستقیم مردم (برای هر هشت هزار نفر یک نفر) انتخاب میشود. البته میدانید که فعلا به علت شرایط موجود ما تنها توانسته ایم شوراها ده را انتخاب کنیم بقیه شوراها تا کنون در سطح یک طرح و روی کاغذ باقی مانده است. از آنکشته این طرح، پیشنهاد ماست، اگر پیشنهاد بهتر و منطقی تری ارائه شود، طبیعی است که ما حرفی نداریم و آنرا خواهیم پذیرفت.

۴- اگر درست فهمیده باشم طبق این طرح اعضای شورا تا سطح شهرستان از میان شوراها یائین تر انتخاب می شوند، در حالیکه اعضای شورای ستاری را مردم مستقیما انتخاب میکنند.

۵- در مورد شوراها ناوچه حق با شماست، ولی باید در نظر گرفت که محیط روستا با محیط شهر فرق دارد. در روستاها مردم کم و بیش در یک سطح قرار دارند در حالیکه در شهرها که دارای تاسیسات صنعتی، تجاری و غیره وسیعی هستند به اصطلاح تبلور طبقاتی مشخص تر است لذا باید ترکیب شوراها به نحوی باشد که اقتدار و طبقات مختلف بتوانند بر حسب کمیتهان در شورا نماینده داشته باشند. به نظر ما شورا باید همواره بازتابی از ترکیب کل جامعه ای باشد که قصد اداره آنرا دارد و گرنه شوراهای موجود نمیتوانند تحقق پیدا کند.

۶- ارزیابی شما از یکسال فعالیت شوراها چیست؟

۷- بدون شک تشکیل شوراها یک گام اساسی در جهت تحقق دموکراسی بنیادی است. مردم در هر روستای شورا دلخواه خود را انتخاب کرده اند و طبیعی است

که به حکم این انتخاب انتظاراتی هم از آنها دارند. و باید الحق گفت که شوراها توانسته اند علیرغم کمبود تجربه و امکانات، واحد پیش از انتظار، خواستها و نیازهای مردم را تامین کنند. ما امیدواریم روزی بتوانیم نه تنها در سطح کردستان، بلکه در تمام نقاط ایران، سیستم شورایی را که به نظر من تنها شیوه اعمال اراده مردم است، پیاده کنیم. آنگاه است که شعار حزب دموکرات یعنی دموکراسی برای ایران - خود مختاری برای کردستان واقعا تحقق یافته است. من تردیدی ندارم که برخی از کارهای انجام شده در کردستان میتواند در آینده الگویی برای سایر نقاط ایران باشد. ما افتخار میکنیم که توانسته ایم سرسختانه مقاومت کرده و لاف این بخش از میهنمان را از گزند رژیم خمینی حفظ کنیم و امیدواریم بتوانیم در آینده نیز این مبارزه رهایی بخش را حتی قاطعانه تر از گذشته ادامه دهیم. ما انتظار داریم که نیروهای چپ، سازمانهای مترقی و انقلابی به جای اینکه به شعار انگفا کنند، بیایند، حقایق اجتماعی، وضع طبقاتی جامعه، سنتها و اعتقادات مردم را در قیقا بررسی کنند و سعی کنند به جای تکرار شعارهای پرطمطراق که فقط روی زبانهاست، مبارزه واقعی را به سایر نقاط ایران گسترش دهند و به قول معروف به عمل کارآید بسه سخن دانی نیست. ما هم اگر وارد عمل نشدیم، به شعار انگفا میگردیم و مبارزات و فعالیتهایمان برای مردم کاملاً معلوس نبود، مدتها پیش مردم به ما پشت کرده بودند. محبوبیتی که امروز حزب دموکرات در میان مردم دارد بدون شک ناشی از کارنامه ای است که می توانیم از یک مبارزه طولانی، واقعیتنا و آینده گرایانه ارائه دهیم. به اعتقاد من مردم نه فقط در سطح کردستان، بلکه در تمام ایران آماده مبارزه و فدکاری هستند، پس اگر هنوز هم رژیم خمینی بر اریکه قدرت نشسته است، تضریر از مردم نیست، از ماست که بر ماست.

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

جنبه ضد ارتجاع و وابستگی، بر تشکیل یک ائتلاف بزرگ و لزوم جذب قشرهای متوسط اجتماعی در درون یک جنبه وسیع عمومی اصرار می ورزد، این عمل را تنها به پیروی از این اصل تزلزل ناپذیر انجام میدهد که ساختمان ایران آینده و حل مسائل عقب ماندگی و وابستگی آن جز از راه استقرار یک نظام دموکراتیک واقعی ممکن نیست، دموکراتیک نه به معنایی که امروز در بسیاری از جمعهای های به اصطلاح دموکراتیک شرق یا غرب گرا تجربه می کنیم، بلکه به این معنی و شکل که آزادی بیان، مطبوعات احزاب و سندیکاها واقعا وجود داشته باشد حکومت واقعا بر مبنای رای آزاد، عمومی و مستقیم مردم تشکیل شده باشد و هیچ نیرویی به نام هیچ وکالت (بی توکیلی) و هیچ مرام و هیچ سابقه و آرماتی امکان آنرا نداشته باشد که برای خود دعوی انحصاری حق تبلیغ نظر، ایجاد حزب و تشکیل دولت بکند. شورای متحد چپ به این اصل عمقا معتقد است که بدون دموکراسی هیچ یک از مسائل اصلی جامعه امروزی ما، یعنی استقلال، عدالت و رشد به طور ریشه ای حل شدنی نیستند.

اما قبول دموکراسی تنها با یک اظهار تمایل و یا تعهد لفظی ممکن نیست، هرچند که تمایل و تعهد راستین نیز باشند. قبول دموکراسی بایستی با آمادگی برای قبول همه نتایج آن همراه باشد. شرط اول تعهد به دموکراسی پذیرش این اصل است که دموکراسی جز از راه قبول نتایج

رای عمومی قابل تامین و تضمین نیست. نتیجه رای عمومی نیز نهایتا و قطعا تابعی از ترکیب طبقاتی جامعه، سطح رشد فرهنگی و آگاهی سیاسی عموم مردم است و نوسه تعایلات، آرزو ها و عملکردهای گروهی گرایشها و تشکلهای مختلف سیاسی و یا تلاطمها زود گذر تاریخی. اگر در جامعه ای مانند ایران قشرهای متوسط سهم بزرگی در تشکیل ترکیب طبقاتی آن دارند، و اگر با پذیرش اصول دموکراسی این نتیجه نیز مورد قبول واقع شده است که اعضای این قشرها نیز حق رای دارند و رای آنها در نتیجه رای عمومی عامل موثری می باشد، پس چاره ای جز این باقی نمی ماند که اولاً واقعیت وجود این قشرها را انعام کنیم و ثانیاً آنها را در تلاشهای خود برای ایجاد دموکراسی در ایران آینده به حساب آوریم. این بصیرت در واقعیت به معنی غفلت از مواضع طبقاتی و بینشی و سیاسی خودی نیست، نسخه ای برای چشم پوشی از تضادهایی نیست که بین قشرهای استثمار شونده جامعه و قشرهای متوسط آن موجود است. برعکس این بصیرتی است در زمینه واقعی مبارزه طبقاتی و در این اصل که اگر دموکراسی را بهترین زمینه مناسب برای رشد، استقلال، عدالت اجتماعی و به کار افتادن دینامیسم های جامعه در جهت تحقق این آمل میدانیم، برای استقرار و نگاهداشت آن به قبول چه نتایج دیگری بایستی تن در بدهیم.

حالا می پردازیم به آن مفاهیمی که برای تسهیل جریان گفتگویمان در باره "مرحله انقلاب" بایستی توضیح - کرچه مختصر - بدهیم:

۱- "مرحله انقلاب"

۱- انقلاب یک عمل یا روند سیاسی محض نیست تا بتوان ماهیتش را از سیاست (روندها، کمیات و کیفیات سیاسی مانند قدرت تشکیلاتی و نظامی سازمانها و کیفیت استراتژیها و تاکتیکهای آنها) استنتاج کرد. اگر بپذیریم که در بحث خود در باره انقلاب، کودتاها و دیگر انواع انتقال قدرت سیاسی بین ایلیت های قدرت و سازمان بندی های آنها را منظور نکنیم و اگر فرض را بر این قرار بدیم که منظور مشترکان از انقلاب گذار قدرت سیاسی در ابعاد طبقاتی است (گذار قدرت از دست قشر، طبقه یا ترکیبی از قشرها و طبقات به دست قشر، طبقه یا ترکیبی از قشرها و طبقات دیگر)، پس باید بپذیریم که چنین گذاری منوط و مشروط به بلوغ روندها و کیفیاتی است که باید در سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تحقق بپذیرد. حتی اگر صحبت ما تنها راجع به انقلاب سیاسی باشد، باز هم چاره ای نداریم جز اینکه درجه رشد پیش شرطهای همه جانبه این انقلاب را مبنی ارزیابی شدن یا نشدن آن قرار دهیم. لزوم توجه به پیش شرطها و فرا رسیدگی آنها هنگامی که صحبت از انقلاب به معنی گذار از دورانها، "مدارها" (مجاهدین مرحله کنونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک می دانند - رجوی) و یا مرحله ها به دورانها، مرحله ها و مدارهای دیگر می کنیم، افزون تر میشود. به کار بردن این واژه ها به این معنی است که دیگر به هیچوجه سخن در باره مقولات سیاسی محض نمی گوئیم، بلکه ناظر بر گذار در ابعادی بسیار فراگیرتر هستیم.

۲- "عق" ، "اصالت" و "میزان" فراگیر بودن "خصیصه دموکراتیک" یک انقلاب (مجاهدین...) انقلاب ایران بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

را از لحاظ عمق و اصالت و فراگیر بودن خصیصه دموکراتیک آن کیفی یک مدار بالاتر دانسته ... (جزوه آموزشی) تابع اراده سیاسی محض نیست. فراگیر تر شدن خصیصه دموکراتیک یک انقلاب و میزان استقلال که می تواند از آن حاصل بشود (فرض می کنیم که منظور نویسنده جزوه از "اصالت" و "عمق" همین هاست) منوط به آنست که جامعه مورد نظر، از نظر رشد نیروهای مولده، سنت های دموکراتیک و میزان توانایی برای خودگردانی به حد کفایت به مقصود رسیده باشد، حمل های اجتماعی چنین تحولی در آن جامعه بوجود آمده باشند و رشد سیاسی و فرهنگی مخصوصا طبقات و احزاب رهبری کننده انقلاب کفاف مقصود را بدهد. اگر در جامعه ای زمینه های اقتصادی و اجتماعی "دموکراسی پایدار مردمی" (مجا هدین ... در این مرحله تاریخی برای استقلال و دموکراسی پایدار مردمی مبارزه کرده اند - جزوه آموزشی) فراهم نباشد، یا به عبارت دیگر شرایط لازم برای تساوی اقتصادی، دسترسی زحمتکشان به وسایل و منابع - نظرسازی، تعمیم توانایی تصمیم گیری (از طریق حذف و یا لااقل کاهش تقسیم بین کاریدی و فکری) فراهم نباشد، در آن جامعه حتی خالص ترین آرمانخواهی ها و فداکاران ترین تساوی طلبی ها نیز - در صورت اصرار به تحقق فوری آرمانهای خود - راه به مقصود نمی برند. بنابراین دموکراسی و استقلال هر جامعه در هر مرحله معین همانقدر رصق، اصالت و فراگیری دارد که رشد پیش شرطهای دموکراسی و استقلال. تامین پیش شرطها از طریق قدرت سیاسی (یعنی از بالا) به آن دلیل غیر ممکن است که پیدایش و رشد چنان قدرتی که بتواند واقعا پایه گزار دموکراسی پایدار بشود و نه حاکمیت قدرتمندان، خود منوط و مشروط به رشد پیش شرطهاست و در رابطه متقابل با آنها صورت میگیرد. انقلاب بسیاری قرن بیستم این استنتاج را به اندازه کافی تصدیق می کنند.

۳ - مساله رهبری و یا همزونی در انقلاب نیز تنها با رجوع به ساخت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه قابل حل و جواب میشود. ممکن است در جامعه ای در فرصتهای تاریخی مناسبی گروه و یا حزب سیاسی معینی رهبری سیاست یا انقلاب را به دست آورد، بدون اینکه میزان رشد نیروهای مولده، ترکیب طبقاتی جامعه، میزان رشد سیاسی و فرهنگی جامعه با این رهبری تصادفی سازگار باشد. در اینصورت رهبری یا خود را با اقتضای ساختههای موجود انطباق میدهد، یعنی تغییر ماهیت میکند و یا دست به اعمال قهر میزند. در چنین حالتی رهبری یا ظرفیتهای اقتصادی و فرهنگی و انسانی جامعه را در طریق ارتجاع تخریب می کند (در صورتی که رهبری تصادفی عقب مانده تر از جامعه باشد) و یا میکوشد جامعه را به ضرب دنگ و زور به جلو بکشانند. قربانی، بلافضل این اعمال زور در درجه اول همان آرمانهایی هستند (دموکراسی، رشد ...) که رهبری برای تحققتان متوسل به قهر شده است. جامعه جهانی در قرن بیستم نمونه های زیادی برای مورد اخیر می شناسد. چه بسا احزاب و رهبرانی برای ایجاد دموکراسی عمیق و پایدار در یک جامعه عقب افتاده قهرمانانه ترین و فداکاران ترین مبارزات و جنگها را سازمان دادند و حاصل کارشان جز ایجاد مناسبات

ایستا، استثمار و استبدادی دیگری نبود. تجربه این انقلاب ها به ما می آموزد که اگر خواهان استقرار روابط دموکراتیک به معنی رعایت واقعی آزادبها و حقوق دموکراتیک مردم هستیم و قول به آزادی مطبوعات، احزاب و تبعیت حکومت از رای آزاد، عام و مستقیم مردم می دهیم، باید هدفها و برنامه های انقلاب را طوری تنظیم کنیم که هم با ظرفیت ساختههای جامعه سازگار باشند و هم مورد قبول حد اکثر و یا اکثریت افراد جامعه واقع بشوند. تنها به وسیله چنین برنامه ای است که میتوان بیشترین نیروها را در جهت براندازی ارتجاع حاکم بسیج کرد و ساختمان جامعه بعد از سرنگونی ارتجاع را به صورت دموکراتیک سازمان داد. در غیر اینصورت رهبری انقلاب چه پیش و چه پس از براندازی با اختلا لها و مقاومت هایی روبرو خواهد شد که مقابله با آنها جز از راه قبول پراکندگی نیروهای ضد ارتجاع و دست کشیدن از تعهدات دموکراتیک ممکن نمیشود. در اینجا تکیه ما طبیعتا روی برنامه انقلاب است که ماهیتا یک برنامه عام و به نحوی است که بتواند مورد قبول همه قشرها و نیروهای متعادل و نیتفق در انقلاب واقع بشود. تنظیم چنین برنامه ای و تعهد به آن برای هیچیک از گروههای متعهد به معنی آن نیست که آنها بایستی از هدفها و برنامه های آرمانی ویژه خود صرف نظر کنند و یا مبارزه برای تامین منافع قشر یا طبقه ای را تعطیل کنند که خود را سخنگو و حامی آن میدانند.

۵ - استعمال الگوها و مفاهیم مرسوم در جامعه شناسی ساخت و تکامل جوامع پیشرفته سرمایه داری در تحلیل ساختهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران و در تبیین "مرحله انقلاب" آن یکی از منابع اشتباهات مهمی است که غالب روشنفکران رادیکال و اعتدالی ما مرتکب میشوند. این اشتباه روش شناسانه آنها رابه سوی استنتاج ها، سی منحرف می کند که به سبب ناسازگاریشان با واقعیات جامعه ایران صدر بسیاری از تنش های زائد و سوء تفاهات قابل اجتناب بین گروههای مختلف سیاسی میشوند. یکی از موارد این اشتباهات را می توان در مشاخره ای مشاهده کرد که بر سر مساله تعیین رهبری و همزونی همواره درگیر بوده است. روشنفکران میانه رو و یا برخی از چپ ها بدون توجه به کیفیت و ترکیب نیروهای سیاسی ایران و بدون رعایت عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای که موجب این کیفیت و ترکیب شده اند خواهان نوعی برقراری قرار داری و یا حتی جبری همزونی بورژوازی از طریق تن دادن نیروهای رادیکال به این امر و یا به کار بردن روشهای کودتائی در قبولاندن آن میشوند. آنها میگویند چون دموکراسی در جامعه بشری تاکنون جز از راه سرمایه داری حاصل نشده است، پس ایران نیز باید در راه دمو کراسی از این الگو پیروی کند، حتی اگر لازم باشد که بسا به کاربردن شیوه های کودتائی از دموکراسی "موقت" صرف نظر بشود. در مقابل آنها روشنفکران رادیکال و چپروا به کار بردن همان منطق الگورایانه تشلیسی اعلام می کنند که چون جامعه ایران سرمایه دارانه و در نتیجه بورژوازی است، پس انقلاب سوسیالیستی در دستور مرحله قرار دارد و رهبری آن نیز بالطبع با پرولتاریا (حزب پرولتاریا) باید باشد. عدم حضور پرولتاریا به صورت طبقه متکامل و آگاه ("طبقه برای خود") و فقدان حزب پرولتاریائی آنها را از استخراج این حکم (از الگو) مانع نمیشود. آنهائی نیز که با نوعی برداشت غلط یکسوع راه رشد غیر سرمایه دارانه را تبلیغ میکنند و خواهان تشکیل دولت پرولتاریا و دهقانان (یا نمایندگان انتخاب نشده

آنها) می شوند، متوجه این واقعیت نیستند که: (اولا) خود از راه رشد صحبت میکنند، یعنی در جستجوی چاره برای عقب ماندگی ایران اند. آنها متوجه نیستند که ورود به این راه را نمیتوان با ورود به یک مرحله و مدار بالاتر از سرمایه داری اشتباه کرد. آن بالاتری چیزی جز در متن یک عقب ماندگی نمیتواند باشد. درحالیکه توانها و ظرفیت های رشدی سرمایه داری به شهادت نمونه های امروزی آن، خیلی بیش از آن است که ایران امروز بتواند، صرف نظر از راهی که برای رشد خود انتخاب می کند، در آینده نزدیک به مرتبه آن دست بیابد. (ثانیا) گذار از این مرحله عقب ماندگی به یک شکل اجتماعی مابعد سرمایه داری (سوسیالیستی، جامعه بی طبقه توحیدی) درحالتی میتواند با اجتناب از مرحله سرمایه داری انجام بگیرد که پیش شرط های اینگونه گذار نیز فراهم باشد. سوسیالیسم در هر حال جز بر مبنای رشد و بلوغ پیش رفتگی های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در جامعه ماقبل قابل استقرار نیست. جامعه ماقبل، چه سرمایه دارانه و چه به هر شکل دیگری در هر حال یک جامعه عقب افتاده نمیتواند باشد. عقب افتادگی مداری است پائین تر از مدار سرمایه داری. حد اکثر مرحله ای ابتدائی در مسیر تکاملی سرمایه داری. (ثالثا) نهادن نام سوسیالیسم بر جوامعی که به طریقی غیر سرمایه دارانه یا سرمایه دارانه غیر کلاسیک (به قول بعضی ها سرمایه داری دولتی) مدراج رشد صنعتی خود را طی میکند و رسیدن به چنین شکلی از جامعه را هدف مبارزات آرمانگرایانه سوسیالیستی خود کردن، چیزی نیست جز خالی کردن آرمان سوسیالیسم از محتوای رهائی طلبانه، یعنی از روح و جوهر آن.

* * *

به نظر ما شناخت جامعه ایران و تشخیص "دوران رشد و مرحله انقلاب آن" بر اساس هیچیک از این الگوها ممکن نیست. بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمودهای سیاسی را از درون آن استنتاج کرد. از آنجا که تفصیل این بحث در این مختصر ممکن نیست، ما در اینجا با طرح جمع بندی مختصر برداشت های خود در این زمینه - تا آنجا که مربوط به مساله "مرحله و انقلاب ایران" هستند - بحث خود را ادامه می دهیم.

تنها وجهی که به ظاهر نشان از امکان قرار گرفتن جامعه ایران بعد از سقوط رژیم کمونی در یک مدار بالاتر (بالاتر از یک جامعه بورژوازی - دموکراتیک با رهبری بورژوازی) را میدهد، حاکمیت یک جو رادیکالی است که از عناصر ساختی زیر تشکیل میشود.

۱ - کوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی بزرگ که به صورت عقب ماندگی، وابستگی، فقر، بیکاری، تقسیم شدید ناصواب درآمد، استعمار شدید، محرومیت های مختلف به لحاظ مسکن، بهداشت و آموزش جلوه گر میشود. ۲ - شکست های متعدد آزمایشهای مختلف بورژوازی - اعتدالی برای حل این مشکلات. شکست های مزبور امروز بورژوازی ایران را بیش از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است. گرایش مفرط به تجارت و سود های سوداگرانه ظرفیتش را برای آن که بتواند پایه گزار مستقل صنعت بزرگ بشود، شدیداً کاهش داده است.

۳ - وجود نیروهای سیاسی رادیکال که فکر میکنند با به دست گرفتن قدرت سیاسی می توانند تنها به حل همه بقیه در صغحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

این مشکلات نایل آیند، بلکه در عین حال این کار را همراه با قراردادان جامعه در مداری بالاتر از مدار بورژوازی ("سوسیالیستی" و "دموکراتیک خلقی") انجام دهند. شاخص اصلی این جور ادیکال حاکمیت اراده و آرمانخواهی است. تمام شرایط دیگر تحقق این اراده، مخصوصاً آنجا که سخن از رفتن به مدار و مرحله بالاتر نیز میروید یا ناموجودند و یا تازه در شرف تکوین. اشاره به چند نکته مقصود ما را روشن تر می کند:

۱ - سطح نازل رشد نیروهای مولده اجازه قدم زدن در مدارهای بالاتر را نمیدهد. آنچه در این جا میتواند و بایستی دنبال شود، ابتدا تجهیز و بسج همه نیروهای جامعه برای پایان دادن تدریجی به این عقب ماندگی بنیادی است.

۲ - وابستگی قیدی نیست که بتوان با نقل و انتقال در سطح حاکمیت سیاسی و یا حل مساله رهبری و هموموسی ناپوش کرد. از آنجا که وابستگی (تکنولوژیکی، صنعتی، علمی، تجاری، فرهنگی...) مربوط به کل اجتماع میشود، در فردی انقلاب نیز - صرف نظر از اینکه رهبری آن بسه دست چه نیروی باشد - باقی خواهد ماند. جامعه ای که به لحاظ عقب ماندگی وابسته است (به معنی ارتباطات اقتصادی...) امروزه همه جوامع دنیا به یکدیگر وابسته اند) توان پای گذاردن به مراحل بالاتر از جوامع پیشرفته را ندارد. ابتدا باید عقب ماندگی را چاره کند تا بدین لحاظ وابسته نباشد. در این رابطه این نکته نیز گفتنی است که برای حل مساله وابستگی نباید به راهی رفت که به وابستگی به قطب های دیگر منجر میشود.

۳ - فقر، بیکاری، مسائل بهداشت، مسکن، آموزش و مخصوصاً استثمار مشکلاتی نیستند که بتوان در طول زمانی کوتاه حل کرد و یا بدون حل آنها خود را در مدار بالاتر احساس نمود.

۴ - طبقه یا طبقاتی که بایستی محل گذار به مدارهای بالاتر باشند (به طور عمده طبقه کارگر جدید) نه تنها اکثریت جامعه را تشکیل نمیدهند (شرطی که مورد نظر مارکس بوده است) بلکه هنوز در مراحل اولیه تکامل خود هستند. درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها از این نیز ناظر است.

۵ - بین سازمانها و گروههای رادیکال مدعی و یا داوطلب رهبری این طبقه و خود طبقه هنوز رابطه، یا رابطه چندانی به وجود نیامده است. صرف نظر از اینکه هنوز خود طبقه از درون مبارزات اقتصادی و سیاسی مستقل خود (که غالباً غیر ممکن بوده اند) به آگاهی و تشکل سیاسی - طبقاتی لازم برای تصرف قدرت سیاسی دست نیافته و تبدیل بسه حزب نشده است، سازمانهای سیاسی نیز موفق به ایفای نقش خود در جهت تسریع این روند و پیوند یافتن با طبقه پیشرفت قابل ملاحظه ای نداشته اند. تجربه نشان داده است که اگر اینگونه سازمانها به کسب انحصاری قدرت سیاسی موفق بشوند، جامعه ای را پایه ریزی میکنند که نه دموکراتیک است و نه ربطی به حاکمیت طبقه ای دارد که دعوی نمایندگی آنرا میکنند.

۶ - مالکیت خصوصی و فرهنگ آن (بیشها، ارزشها و رفتارهای ویژه آن) در جامعه ما علیرغم به علت فشارهای زیادی که همواره از جانب دولت بر آنها وارد آمده است، هنوز از نفوذ و وسعت زیادی برخوردار است. این عامل میتواند در مقابل هرگونه برخورد رادیکال به مالکیت خصوصی (که معمولاً به مثابه مقدمه ورود به مدارهای بالا

تر تلقی میشود) موانع و مقاومتی را به وجود آورد که جز از طریق اعمال قهر قابل حذف به نظر نمی رسند. از آنجا که این سیاست اعمال قهر نتیجه یک اقلیت ناچیز نخواهد بود، بلکه به علت توسعه مالکیت خصوصی و فرهنگ آن بخش بزرگی از جمعیت شهرها و روستاها را شامل خواهد شد، تعطیل دموکراسی و استقرار استبداد را اضطراباً به همراه خود خواهد آورد. جامعه جهانی قرن بیستم نمونه های زیادی از اینگونه سیاستها - دیکتاتوری ناشی از آنها را تجربه کرده است. همه این نمونه ها این تشخیص پایه گزاران سوسیالیسم علمی را باز هم بیشتر تایید می کنند که هرگونه برخورد رادیکال در جهت حذف مالکیت خصوصی در صورتی با موفقیت روبرو میشود که سیر تکاملی نیروهای مولده مادی و انسانی، وسایل، توانائی ها و فرهنگ لازم برای انجام این عمل را فراهم ساخته باشد.

۷ - اعمال چنین سیاستهایی آنچنان به مقاومت و دخالت غرب برخورد خواهد کرد که پیوند با شرق را اجتناب ناپذیر میسازد. این نیز شرط رهایی از وابستگی نیست. ساختمان آینده ایران در صورتی میتواند در جهت رهایی از وابستگی آغاز شود که از هر تنش داخلی ای که موجب دخالت قدرتهای بزرگ میشود و یا ایران را تبدیل بسه علف آوردگاه این پیلان خودخواه میسازد، خودداری کنیم. اتخاذ چنین روشی به معنی ترک منافع زحمتکشان در مبارزه طبقاتی نیست. واقعیت این است که منافع زحمتکشان را در میدان نبرد غولان برسر تقسیم جهان نمیتوان تأمین کرد.

۸ - یک واقعیت دیگر در ایران فعلی این است که اگر چه آزمایشات بورژوازی در پاسخگویی به مسائل کنونی جامعه ایران با شکست روبرو شده است، اکثر نیروهای رادیکال نیز از بوته آزمایش موفق بیرون نیامده اند. آزمایش ناموفقی را که اکثر نیروهای چپ و رادیکال در ماهها و سالهای بعد از انقلاب داده اند، نباید فراموش کرد. نمیتوان انکار کرد که نتیجه انقلاب تا حد زیادی نتیجه شعارها، روشها و سیاستهای بخش رادیکال جنبش نیز بوده است. این تجربه در مردم ایران آمادگی برای دنباله روی از این رهبری آزمایش داده را بدون شک تا حد زیادی کاسته است، همانگونه که به پراکندگی و کاستی نیروهای رادیکال نیز منجر شده است. اکنون جنبش سازمان مجاهدین نیروی رادیکال دیگری نیست که هنوز در حد قابل توجهی از انجم سازمانی و مقبولیت در میان قشرهایی از مردم برخوردار باشد. حزب دموکرات کردستان یک واقعیت منطقه ای است. اکثر قریب به اتفاق نیروها و عناصر پراکنده شده رادیکال دیگر نیز از سازمان ماهدین نه تنها پیروی و یا دست کم حمایت نمیکنند، بلکه با آن خصومت و یا پرخاشگری نیز دارند. بنابراین جناح رادیکال در مجموع در آنچنان موقعیتی نیست که بتواند به تنهایی سرنگونی رژیم کنونی را به انجام رسانده و مهتر از آن ساختمان جامعه آینده را به طریق دموکراتیک آغاز کند.

۹ - اگر در تشخیص عقب افتادگی جامعه ایران توافق باشد، باید بگوئیم به این سؤال نیز پاسخی موافق بدیم که چگونه در جهان امروزی کشورهای پیشرفته ای مثل آلمان غربی، فرانسه، ژاپن و سوئد هنوز در یکی از مراحل رشد تاریخی بورژوازی خود قدم میزنند، ولی بسا اینهمه انتظار میروید که جامعه ایران با آن اقتصاد ضعیف، فقر گسترده، بیسوادی عام، استبداد فراگیر و ارتجاع و خرافات زدگی عمیق خود را در مداری بالاتر از دموکراسی

بورژوازی بیاید. این يك سؤال جدلی و مدرسی نیست که بتوانیم بی اعتبارش تلقی کنیم. سؤالی است برخاسته از این آموزش (پایه گزاران سوسیالیسم علمی) که سوسیالیسم را مرحله ای بالاتر از سرمایه داری گفته اند، و نه عقب ماندگی را. اشاره به اینکه منظور از مدار بالاتر سوسیالیسم یا "جامعه بی طبقه توحیدی" نیست، این مشکل را حل نمی کند که به هر حال سخن از مداری بالاتر از سرمایه داری میروید. پس باید گفت منظور کدام سرمایه داری است. سرمایه داری کشورهای پیشرفته غربی و یا "سرمایه داری ایران". منظور اگر "سرمایه داری ایران" است، مدار بالاتر آن تمدوم این سرمایه داری کاذب یا جامعه ای سرمایه دارانه، ولی قدری پیشرفته تر است و در صورت قطع این تمدوم باز هم مدار جامعه ای عقب افتاده خواهد بسود که راه رشد دیگری را می رود و نه مداری بالاتر از سرمایه داری را.

* * *

رژیم کنونی ایران بارزترین شاخص عقب ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که پدیده ای از اعماق قرون تیره در ایران قرن بیستم به حاکمیت میرسد، تا اندازه زیادی بستگی به عقب ماندگی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متیلور میشود که قاعدتاً بایستی مانع به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروز می شدند. ضعف بورژوازی، پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ ویژه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی های صنفی آنها. این ضعف ها هنوز هم وجود دارند. وجود سازمان مجاهدین، علیرغم همه انسجام، کارائی و مبارزه ایثارگراش چاره همه این ضعفها را نمی کند. با این نیرو نمیتوان بر همه این عقب ماندگی ها آنچنان غلبه کرد که نه تنها عقب ماندگی زائل شود، بلکه مسیر جامعه در مدارهای بالاتر نیز استقرار بیاید. حتی برای رسیدن به هدفهای اولیه (بر اندازی رژیم کنونی، رهاساختن نیروهای رشد از طریق امکان جولان دادن به آنها در یک محیط دموکراتیک) نیروهای دیگری باید که متحدان و متفق عمل بکنند. همه نیروهای جامعه باید در این راه به کار بیفتند.

عدم توجه به این واقعیات از جانب روشنفکران لیبرال و یا گروههای سیاسی رادیکال در هر دو طرف به صورت طرح هدفها و برنامه ها، و اتخاذ تاکتیکها و روشهای جلوه گر میشود که به خاطر خصوصیت بستانکارانه و یا اراده گرا یا نه خود از حوزه امکانات و ظرفیتهای امروزی جامعه ما بیرون میروند و مسیر تلاش را از توجه به براندازی رژیم کنونی منحرف می سازند. بستانکاری ها و اراده گرائی ها موجب میشوند که جنبه مشترک براندازی - که به صورت سازمان نیافته خود در هر حال به خاطر وجود منافع مشترک وجود دارد - پیشرا از آنکه به درجه سازمان یافتگی ارتقاء بیاید، متفرق شود و تشکل جنبه متحد ضدا ارتجاع تا میسر گردد. از آنجا که هیچیک از نیروهای این جنبه نا متشکل به تنهایی و علیرغم دیگر بخشهای آن قادر به براندازی رژیم کنونی نیست، پس ادامه این پراکندگی نتیجه ای جز بقاء رژیم و مهدور شدن نیروهای ا پوزیسیون ندارد. حتی اگر فرض را بر این قرار دهیم که یکی از نیروهای ا پوزیسیون، به سبب سازماندهی خوب و یا هر علت دیگر، بتواند علیرغم مخالف خوانی های دیگران سقوط رژیم کنونی را ممکن بسازد، باز در فردی کسب قدرت ناچار به مراعات حضور و رای دیگر نیروهای اجتماع است. حال این رعایت یا صورت میگیرد و از این راه

ملاحظاتى درباره جزوه آموزشى

د موكراسى ممكن ميشود ، و يا تمايل به تحقق برنامه ها و هدفهاى كه از گرايشهاى بستانكارانه و اراده گرايانسه ناشى ميشوند ، مستولى ميشود . پيداى است كه د موكراسى قربانى اول اين استيلا خواهد بود . زيرا د موكراسى در هر لحظه تصميم تنها تحقق آن هدفها و برنامه هاى را ممكن ميسازد كه موافق قبول جامعه از طريق راي اكثريت در يك راي گيرى د موكراتيك باشد . برنامه اى كه نتواند به علت كيفيت ساختهاى اقتصادى ، اجتماعى ، فرهنگى و سياسى يك جامعه به روش د موكراتيك موافقت اكثريت مردم را جلب كند ، تنها در صورتى ميتواند هنوز به مرحله اجرا گذاشته شود كه د موكراسى را تعطيل كند . نيروئى كه با چنين برنامه اى قدرت را تصرف کرده باشد ، هر اندازه هم كه پيشاپيش سوگند به د موكراسى خورده باشد ، ناچار است در لحظه تصميم يا برنامه خود را تعديل و يا د موكراسى را تعطيل كند . تجربه نشان داده است كه اين نيروها غالبا تصميم را به نفع برنامه گرفته و د موكراسى را جز در عنوان تعطيل كرده اند . عكس آن تنها در صورتى قابل انتظار است كه برنامه خود پيش از تصرف قدرت از حصد قبول د موكراتيك خارج نشود . در اينجا نكر اين نكته نيز لازم است كه تنظيم برنامه را (برنامه جبهه مشترك ضد ارتجاع را) نيمتوان تنها با محاسبه رفتار سياسى قشرها و نيروهاى مختلف انجام داد . قشرى را كه خود مبتكر مبارزه صلحانه نيست ، و يا تنها در لحظه انتقال قدرت به ميدان اى آيد ، نيمتوان تنها با اين ويژگيهاى سياسى تعريف كرد . اين قشر داراى منافع و خصوصيات اجتماعى و فرهنگى ديگرى است كه اگر به صندوق راي راه يابيد ، هم را در لقاى راي خود به درون آن ميريزد . حال يا يابيد صندوق را مهر و موم كرد و يا از ابتدا مجموعه منافع و رفتار هاى آن قشر را در نظر گرفت . اين كارها هم در صورتى ميتوانند انجام بگيرند كه برنامه جبهه مطابق با منافع مشترك جبهه باشد و نه ديدگاهها و تمايلات اين يا آن نيرو . تاكيد ميكيم كه سخن ما از برنامه براى جبهه است و نه از برنامه ويژه هر سازمان ، گروه و عنصر شريك در آن .

* * *

دفاع ما از ائتلاف بزرگ به مثابه " مهمترين رهنمون شوراي متحد چپ در حال حاضر " ، آنطور كه دوستان مجاهدان به درستي تشخيص داده اند ، منكى به ملاحظاتى است كه در سطوح فوق مختصرا شرح داديم . ما از اين ملاحظات در پاسخگوئى به ساله رهبرى ، وسعت ائتلاف و تعيين ماهيت انقلاب به نتايج زير ميرسيم :

۱- بورژوازى ايران نيمتواند به سبب ضعفاى بنيادى و سياسى خود ، و همچنين به علت صعوبت مبارزه با ارتجاع ساله براندازى رژيم كئونى و ساختمان جامعه جديدا در تحت رهبرى انحصارى خود حل بكند . نيروهاى سياسى بورژوازى در ايران امروز پراكنده ، ضعيف ، متفصل و بيضاك ترين نيروها هستند . آنها بيشتر از مبارزه رويارو با رژيم متفعلانه دل به تحولات داخل رژيم و يا رسيدن امدادهاى خارجى بسته اند . مقاومت بورژوازى ايران هم اکنون عمدتا به طور منفى انجام ميگيرد . عليرغم اين مقاومت ، بورژوازى ايران همواره اين آمادگى را نگاه مى دارد كه با هرگونه گشايشى كه از درون رژيم بر بخيزد ، و يا هر حركتى كه از بيرون از مرزها وعده يارى بدهد ، مبارزه و اميد خود را پيوند بزنند . اتحاد بورژوازى با هر يك از اين گرايشها مى تواند كوشش براى بيرون رفت هاى

د موكراتيك و استقلال طلبانه را از معضل كئونى دستكم براى مدتهاى مديد تا حد زيادى خنثى بسازد . براى روشننگران ليبرال ، تا آنجا كه آنها واقعا معتقد به حل د موكراتيك و استقلال گرايانه مشكل كئونى هستند ، تذكر اين نكته ضرورت كامل دارد كه چنين استعلاجى تنها در صورتى ممكن ميشود كه آنها موفق به ايجاد يك همكارى و اتحاد با نيروهاى راديكال بشوند . كلك نيروهاى راديكال به بورژوازى در همه انقلاب هاى بورژوازى بزرگ يكي از عوامل اصلى پيروزى را تشكيل داده است . اما اگر در انقلابهاى كلاسيك بورژوازى اين رابطه امدادى تخفيفى در رهبرى بورژوازى به وجود نهد ، امروز با تجربيات بزرگى كه نيروهاى راديكال پشت سر خود گذاشته اند ، ديگر حاضر به قبول رهبرى و يا رهبرى انحصارى بورژوازى در انقلاب د موكراتيك نيستند . آنها اگر خود دعوى رهبرى انحصارى نداشته باشند ، شركت خویش در امر رهبرى را شرطى غير قابل انصراف ميبانند . كيفيت و شكل سياسى اين شركت به هرصورتى كه درآيد ، مضمون برنامه اقتصادى و اجتماعى و سياسى آنرا تن در دادن بورژوازى به امتيازات و حقوقى تشكيل بايد بدهد كه به كارگران و ديگر قشرهاى زحمتكش ايران تعلق دارد .

محدوديت سرمايه انحصارى و رعايت حقوق د موكراتيك همه احزاب و خلقهاى ايران از جمله خواستهاى حداقل ديگرى هستند كه قبول آنها شرط لازم امكان يافتن همكارى نيروهاى راديكال با نيروهاى سياسى بورژوازى است . روشننگران ليبرال ايران بايد در تنظيم برنامه ها و هدف گذاريهاى خود ، در صورتى كه واقعا تمايل به راه حل هاى د موكراتيك و استقلال گرايانه باشند ، به اين واقعيات تن در دهند . آنها بايستى به جاي تخطئه نيروهاى راديكال و انكار خواستهاى به حق آنها ، بيش از هر چيز به آينده تاريخى بنگرند كه در صورت اتكا به امداد خارجى ، امكانات درون رژيم و عدم حضور نيرو هاى راديكال نصيب خود آنها و جامعه ايران ميشود .

۲- نيروهاى راديكال نيز به تنهائى قادر به پاسخگوئى به مسائل براندازى رژيم كئونى و پايه ريزى يك نظام دمو كراتيك استقلال گرايانه در مرحله بعد نيستند . آنها حتى اگر بدون شركت قشرهاى متوسط در امر رهبرى مبارزه موفق به سرنگونى ارتجاع كئونى بشوند ، در ساختمان ايران آينده با مشكلاتى روبرو خواهند شد كه به درون مراعات حضور و نفوذ قشرهاى متوسط اجتماعى قادر به حل د موكراتيك آنها نخواهند شد . خطر توسل جستن به كلك خارجى (كشاندن ايران به صحنه نفوذ بازم بيشتر تر قدرتهاى بزرگ و اتخاذ روشهاى غير د موكراتيك براى آنها نيز همانقدر وجود دارد كه براى نيروهاى سياسى بورژوازى . از اينرو اين نيروها نيز بايد با در نظر گرفتن ضعفا ، عقب ماندگيها و نا آمادگيهاى جامعه كئونى و با توجه به وظيفات مبرم براندازى و ايجاد يك بنياد دمو كراتيك براى تحولات بعدى انتظارات و برنامه هاى عمومى خود را تا حد قابل قبول براى يك ائتلاف بزرگ تعديل كند . اين عمل به هيچوجه به معنى دست كشيدن از آماى ها و برنامه هاى ويژه آنها نيست ، بلكه برعكس به معنى گشايش تنها راهى است كه ميتواند در ادامه خود به تحقق آن آرمانها و برنامه ها منجر شود .

۳- بنا بر اين ما نه از رهبرى بورژوازى و نه از رهبرى نيرو هاى راديكال سخن مى گوئيم . به نظر ما صرف نظر از اينكه نيروهاى كداميك از اين دو گرايش در صف هاى مقدم جبهه مبارزه ميكنند (پيداى است كه اين نيروهاى راديكال

هستند كه فعالترين و فداكارانه ترين مبارزات را عليه رژيم كئونى سازمان داده اند) پاسخ د موكراتيك و استقلال گرا يانه به مسائل براندازى و ساختن بنياد جامعه مابعد را جز با يك ائتلاف بزرگ نيمتوان داد . اين ائتلاف را بايستى در وسيعترين شكل ممكن از همه نيروهاى كه ميتوانند در براندازى رژيم كئونى و بنيان سازى يك جامعه جديدا د موكراتيك و استقلال گرا شركت كنند ، به وجود آورد . تنها كسانى را نبايد در اين ائتلاف راه داد كه هنوز به خيال سلطنت و يا ولايت (اين دو تظاهر آزمائش شده ارتجاع) دعوى مبارزه با ارتجاع ميكنند . در رابطه با شرط د موكرات و استقلال طلب بودن نيروهاى قابل پذيرش در ائتلاف

بايستى به اين نكته بسيار مهم و اساسى توجه داشت كه بسيارى از آنها تنها در صورتى مى توانند در مسير د موكراسى و استقلال گام بردارند كه تمايلات غير د موكراتيك و سياستهاى متفاوتى كه ميتواند آنها را در جهت وابستگى به قدرتهاى بزرگ جهانى سوق دهد ، در يك ائتلاف بزرگ توسط ديگران خنثى شود . در حالت انفرادى براى بسيارى از نيروها اين خطر وجود دارد كه به سبب تعلقات ايدئولوژيك ، سياسى و اقتصادى خود و يا لاقابل به سبب ضعفى كه در تنهائى مبتلا بهشان ميشود به استبداد و وابستگى به ابرقدرتهاى جهانى كشانده شوند .

۴- پاسخ ما به اين سؤال كه آيا انقلابى كه با اين مشخصات صورت ميگيرد يا جامعه اى كه در اين مرحله از گذار قرار دارد ، يك انقلاب يا جامعه بورژوا- د موكراتيك است يا در مدارى بالاتر از اين ارتفاع استقرار مى يابيد ، از مقدماتى كه در سطوح فوق طرح كرديم ، روشن ميشود . معيار مدارى سنجى اگر ميزان رشد جامعه در زمينه هاى اقتصادى ، اجتماعى ، فرهنگى و سياسى باشد ، انقلاب ما - صرف نظر از اينكه نهايتا با چه كيفيتى و به وسيله چه نيروئى رهبرى شود - انقلاب يك كشور عقب افتاده است ، كشورى كه نه تنها با سوسياليسم ، يا جامعه سى طبقه توحيدى هنوز فاصله هاى زياد دارد ، بلكه هنوز به هر طريق تلاشهاى طولانى بايد بكند تا دستكم از نظر اقتصادى به سطح رشد يكي از جوامع پيشرفته بورژوا د موكراتيك كئونى برسد . معيار اگر رهبرى است (كه به نظر ما البته معيار درستي نيست) مى بينيد كه ما نيرو هاى سياسى بورژوازى را قادر به انجام اينكار نيمى بينيم ، همانطور كه به توانائى نيروهاى نيز اعتقاد نداريم كه خود را نماينده پرولتاريا و ديگر قشرهاى زحمتكش ميبانند . اين مفاهيم به نظر ما بيشتر گمراه كننده اند تا توضيح دهنده . واقعيت اينست كه عنوان هرچه باشد ، عقب افتادگى ، وابستگى و استثمار هنوز سالهاى دراز باقى خواهد ماند ، و اينرا تنها با جابه جا كردن رهبرى نيمتوان علاج كرد .

۲- ائتلاف بزرگ

در فصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مساله رهبرى را شرح داديم و معلوم كرديم كه براساس كدام تحليل از وضعيت اقتصادى ، اجتماعى و سياسى جامعه كئونى ايران به نتايج فوق رسيده ايم . توجه به آنچه در اين زمينه نكر شده ، آگاهى به علت اصرار ما به گسترش شور راي مى مقاومت را آسانتر مى كند . ما گسترش شور را به منظور ايجاد يك جبهه ائتلافى وسيع از كليه قشرها و طبقاى تنى كه در ايران كئونى در صف ضد ارتجاع وضد استبداد بقيه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

قرار دارند و از کلیه اشخاص، گروهها و سازمانهایی که معتمدان و روشنفکران این قشرها و طبقات را تشکیل می دهند، ضروری میدانیم. هدف این ائتلاف نیز همانطور که گفتیم تنها تسریع براندازی رژیم خمینی نیست (که بقول رجوی حتی اگر یکساعت هم زودتر انجام پذیرد به نفع مردم مستعدیده میهن ماست) بلکه بیش از آن ایجاد امکان و پیش شرطهای لازم جهت استقرار روابط دموکراتیک و شرایط رشد در ایران بعد از خمینی است.

ما بر این عقیده ایم که در این جنبه یا ائتلاف بزرگ شرکت قشرهای متوسط الحال اجتماعی ایران نیز ضروری است. با اینهمه ما در مورد خصائل اقتصادی و سیاسی این قشرها هیچگونه ابهامی به خود راه نمیدیم. مقاله ای که از آن در جزوه آموزشی نیز قولهایی نقل شده است، خود شاهد آگاهی ما به متزلزل و ناپایگیر بودن این قشرها در مبارزه برای آزادی و استقلال و یا به دیگر خصائل محافظه کارانه آنهاست. اما ما در ضمن اینرا هم میدانیم که جلب حمایت این قشرها از یک حرکت انقلابی به خاطر سهم بزرگ آنها در ترکیب جمعیت و نقش مهمی که در اشغال حوزه های فعالیت اقتصادی، خدماتی و فرهنگی جامعه ایفا میکنند، یک رمز موفقیت است. متخصصین، صاحبان صنایع کوچک و متوسط، تاجران، کاسیکاران، دهقانان زمین دار، کارمندان دولت، پزشکان، استادان دانشگاه، معلمین، نویسندگان، هنرمندان، ناشران و غیره همه از اعضا این قشرها هستند. بدون آنها ساختمان و تکامل هیچ جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران ممکن نیست. ناگفته نمیتوان گذشت که خصائل سیاسی این قشرها را تنها با نگرش متزلزل، ناپیگیری و صفاتی نظیر آن نمیتوان تعریف کرد. فراموش نباید کرد که یک جنبه از دو گرایشی که متزلزل و ناپیگیری این قشرها را تشکیل میدهد، گرایش آنها به جانبداری از ارزشها و هدفهای جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه ایران است. اعضای این قشر در تجربه انقلاب اخیر هم نشان دادند که چگونه در یک جو مساعد حتی به میدان

مبارزه سیاسی فعال نیز وارد میشوند. از یاد نبریم که آنها در دوران سقوط شاه برای دفاع از آزادی و استقلال به پا خاستند و فعالانه در مبارزات شرکت کردند. حضور توده های مردم در مبارزه، قیام عمومی علیه استبداد و وابستگی به آنها نیز جرات داد و آنها را نیز به آغاز روند نوینی در تاریخ ایران امیدوار ساخت. آنها ابتدا ترسان و لرزان وارد گود شدند و محافظه کارانه موضع گرفتند. ولی هنگام با رشد و گسترش جنبش آنها نیز قوت قلب پیدا کردند و بعضا حتی حاضر به برخی از فداکاری ها نیز شدند. اما دیری نگذشت که رادیکالیسم ارتجاعی ملایان با رادیکالیسم اراده گرایانه نیروهای چپ گره خورد و لبه تیز حملات و تنش های اجتماعی و سیاسی را متوجه این قشرها گردانید. وحدت ملی و استقلال طلبانه اولیه به قطب های متخاصم تبدیل شد، فریاد مرگ بر ملی گرایان و لیبرالیسم در کوچه و بازار بلند شد، مشتها بالا رفت و از چپ و راست ضربات کوبنده و مهلک بر فرق معتمدان این قشرها فرود آمد. نتیجه اینکه بخشی از آنها وحشت زده از طوفان تند رادیکالیسم و سرخورده و مایوس از انقلاب در مقابل حاکمان تازه به دوران رسیده خون آشام خاموش و تسلیم شدند و بخش دیگر، کسه امکانش را داشتند به خارج گریختند. پس اکنون جای تعجب نیست که برخی از سیاستمداران آنها چشم امید به امداد های خارجی دوخته و از بیرون انتظار گشایش

دارند. همین تجربه نشان میدهد که رفتار سیاسی و اجتماعی قشرهای میانی بی رابطه با عملکرد دیگر نیروهای اجتماعی نیست. توجه به خواسته های این قشرها تا آنجا که منافع مجموعه جامعه را مخدوش نسازد، میتواند از سر خوردگی آنها و امید بستنشان به امداد های خارجی و یا تحولات احتمالی درونی رژیم جلوگیری نموده و آنها را در خدمت حفظ منافع ملی، رشد و تکامل جامعه قرار دهد.

* * *

با اینهمه بین ما و رفقای مجاهدان متأسفانه بر سر سیاستی که شورای ملی مقاومت بایستی در رابطه با قشر های متوسط بورژوازی اتخاذ کند، اختلاف نظرها و سلیقه های وجود دارد. بخشی از این اختلافات ناشی از ابهامی است که در تفکر سازمان مجاهدین در باره این مساله به نظر میرسد. این ابهام در جزوه آموزشی - که در واقع جمع بندی از نظریات سازمان مجاهدین در این زمینه است، به صورت برخی تناقضات انعکاس یافته است. ما در دستور زیر به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

"جزوه" از یکسو بر ضرورت ائتلاف با قشرهای میانی جامعه تأکید دارد و از طرف دیگر بر "اصول" و نظریاتی پافشاری می کند که راه را برای ائتلاف با این قشرها سدود می سازند. ما قبل از ورود به تکرش و تکرار این تشخیص، تذکر این نکته را لازم میدانیم که آنچه در رابطه با ائتلاف بزرگ مد نظر ماست، در درجه اول ائتلاف با این یا آن فرد، این یا آن جریان سیاسی مشخص در داخل یا خارج از کشور نیست. ما بیشتر به فراهم آوردن وسایلی نظر داریم که میتواند ائتلاف بین طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی زینفع در براندازی رژیم کنونی و نه اصلاح در ساختن بنیاد یک جمهوری دموکراتیک و مستقل در ایران پس از این رژیم را ممکن بسازد. تذکر این نکته را ما از آنرو لازم میدانیم که رفیق جابر زاده مکررا از ما تقاضای نامیدن نیروها و یا شخصیتهایی را می کند که ما ورودشان به شورا را ضروری میدانیم و یا به این دلیل که او در قالب عبارات و جملات متعدد اطعینان میدهد که سازمان مجاهدین هیچ مانع و رادعی برای ورود اشخاص و جریانهای ملی و دموکرات به شورای ملی مقاومت ایجاد نکرده و برای جذب آنها هواره کوشا بوده است. همانطور که تذکر دادیم به نظر ما بحث در باره برخی از سیاستمداران و جریان های مقیم خارج کشور و اینکه کدامیک از آنها واقعا نماینده قشر های میانی است، استقلال طلب و دموکرات، وابسته گرا و یا استبداد طلب است، بحثی کاملا فرعی است. اگر بین ما بر سر لزوم ائتلاف بزرگ و کیفیت برنامه، شعارها و سیاستهای آن توافق حاصل شود، آنگاه

خواهیم دید که حل مساله اشخاص و جریانها هم کار مشکلی نخواهد بود. در اینصورت نتیجه خواهیم شد که جلب افراد و گروههای مورد اعتماد قشرهای مورد نظر (میگوییم مورد اعتماد، چون به نظر ما هیچ رابطه نمایندگی و برگریدگی بین این قشرها با اشخاص و گروهها و سازمان های سیاسی موجود، به سبب سلطه دائمی استبداد متأسفانه به وجود نیامده است) نیز خود یکی از گامهای ضروری در راه رسیدن به ائتلاف بزرگ است. رفیق جابر زاده متأسفانه به جای ورود به بحث اصلی و ارزیابی اقدامات شورای ملی مقاومت، برنامه، سیاستها و تاکتیک های آن برای جلب قشرهای متوسط بیشتر به بررسی ماهیت و خصائل چند تن از سیاستمدان مقیم خارج می پردازد. او مکررا صحبت از "مجاهدان با پای خارجه نشین که هیچ ربطی با اقتدار متوسط الحال ندارند" می کند و در مکرر اسامی طلبی حتی

بینابینی آنها شک میوزد، وابسته گرائی های آنها را متذکر می شود، از ضررهای صحبت میکند که در صورت پیوستن آنها به شورا وارد خواهند شد، و اعلام میکند که آنها تنها در آستانه به قدرت رسیدن آلترناتیو به شورا خواهند پیوست. البته ما را هم با مجاهد زباینسان خارجه و داخله نشین و سمایشی های آنها علیه شورا ی ملی مقاومت، با آنها تیکه به جای مبارزه علیه رژیم خمینی تضعیف شورا را هدف خویش قرار داده اند، کاری نیست. ما آنها را در زمره معتمدان نه اصلاح قشرهای

میانی جامعه به شما رنی آوریم، اما در عین حال معتقدیم که انتقادات اصولی و سازنده را باید پذیرفت و طرح کنندگان آنها را از دشمنان شورای ملی مقاومت و مجاهدین تفکیک کرد. در مورد وابستگی برخی از مخالفان شورا و مجاهدین به بیگانگان نیز، ما ادای که این وابستگی ثابت نشده است، باید از قضاوت های عجولانه پرهیز کرد. باید پذیرفت که همه انتقادات، حتی اگر نابیجا باشند، و همه دعای نادرست، ضرورتا خصمانه نیستند. شورای ملی مقاومت باید نشان دهد که در وقت ضرورت از پاسخ دادن به انتقاد دیگران باکی ندارد. پس چه نیازه به اینکه از اقامت طولانی فلان فرد در خارج و یا تغییر نام او برای مقابله با محتوی انتقادات و ادعاهای کک بگیریم. قصد ما این نیست که کوتاهی ها را همه به گردن سازمان مجاهدین بیاندازیم. ما خود شاهد برخی از گوشه های خستگی ناپذیر مسئول شورای ملی مقاومت و سایر رفقای مجاهد برای جلب بعضی از شخصیت ها به شورا بوده ایم و نیز خود در مواردی از نزدیک مشاهده کرده ایم که چگونه برخی از این "شخصیتها" پس از جریانات ۳۰ خرداد و تشکیل شورای ملی مقاومت، یعنی زمانی که پیروزی شورا قریب الوقوع به نظر می رسید، برای عضویت در آن نه تنها خود تلاش می کردند، بلکه حتی دیگران را نیز رسماً و علناً به اینکار دعوت مینمودند. همین ها بعد از آنکه مبارزه طولانی شد یا از جای دیگر سر در آوردند و یا فرصت طلبانه هنوز هم در انتظار نشسته اند تا ببینند با ما کدام طرف میوزد.

اما همانطور که گفتیم مساله شخصیتهای سیاسی، آنها هم در خارج کشور، بحثی است از نظر ما کاملا فرعی. مساله بر سر برنامه و سیاست های شورا برای جلب قشرهای میانی جامعه است، که البته به دلیل شرایط حاکم در ایران هم اکنون بخش کوچکی از آنها در خارج از کشور به سر می برند.

* * *

گرچه نویسنده جزوه آموزشی در برخورد های افشاگرانه خود بیشتر به اشخاص و محافل می پردازد، و لو برخی از استنتاج ها و جملات او طوری تعبیر شده اند که اجازه تعمیم به مجموعه قشرهای میانی را میدهند. مثلا آنجا که نویسنده برای انکار لزوم جذب "ایم" حضرات" به دون شورا با نقل قول از شماره ۱۴ "پیام آزادی" خصائل قشرهای متوسط بورژوازی ایران را بر می شمارد و ناپایداری آنها در مبارزه برای دموکراسی استقلال را به زبان "پیام آزادی" توصیف میکند، امکان این استنتاج را برای خواننده به وجود می آورد که نویسنده جزوه قصد انکار صلاحیت نه فقط افراد بلکه خود قشرها را برای شرکت در ائتلاف دارد. یا در رابطه با شرح مضرات که از ورود "آن حضرات" به شورا وارد می شود (ص ۲۳) نویسنده به شمارش زبانهائی می پردازد که به قول خود، از "ضعف بنیادین و تاریخی - طبقاتی" "آن حضرات" بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

ناشی می شود و نه از خصوصیات و رفتارهای شخصی آنان. بدین ترتیب او جای این تفسیر را باز میگذارد که به نظر نویسنده قشرهایی به علت ضعفهای بنیادین و تاریخی - طبقاتی خود - که کم و بیش همان ضعف های برشمرده برای روشنفکران آنها هستند - دارای شایستگی لازم برای ائتلاف با شورا نمی باشند.

اما عامل اولیه توجیه این تفسیر - در صورتیکه به وجهی دیگر برخورد نویسنده به قشرهای متوسط توجیه نکنیم - همان برداشتی است که نویسنده از مرحله رشد و مدار انقلاب ایران دارد. هنگامیکه سخن از قرار داشت - انقلاب در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک می رود، تلویحا نمیتوان در سازماندهی و رهبری این انقلاب برای قشرهای میانی نقش و رسالتی قابل ذکر قائل شد. تنها بر مبنای چنین برداشتی است که میتوان جذب این قشرهای پر نفوس اجتماعی و معتمدین آنها را موکل به زمانی کرد که "آلترناتیو دموکراتیک به آنچنان درجه ای از قدرت و اعتبار نائل شده و" دقیقاً در آستانه کسب قدرت سیاسی (بدون همکاری مدعیان مورد بحث) "رسیده باشد که دیگر بتوان "آنها را در رابطه با همین آلترناتیو مهار نمود و مانع تمایلات آنچنانیشان شد" (ص ۲۳). اما همانطور که گفتیم این استنتاج ها و برخوردها تمامیت قضاوتهای متناقض رفیق جابرزاده را در باره صلاحیت های قشر های مورد نظر و معتمدین آنها منعکس نمیکند. جزوه آنگونه از اظهارات و تأکیدی است که همگی دلیل بر توجیه نویسنده به اهمیت قشرهای میانی و لزوم جذب معتمدان آنها به داخل جبهه ملی مقاومت است. مثلاً آنجا که صحبت از تعیین مدار و مرحله انقلاب و تأکید بر صلاحیت مجاهدین برای رهبری آن است، به نقل از مسعود رجوی در صفحه ۲۳ و ۲۴ میخوانیم: "مجاهدین گرچه مرحله کنونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک میدانند و اگرچه به لحاظ عقیدتی و اجتماعی و سیاسی و سازمانی خود را کاملاً برای هدایت چنین مرحله ای بالاتر و چنین مدار متکاملتری نسیصالح میدانند... اما در ضمن معتقدند که برای احتراز از کج رویها و انحراقات انقلابیهای دنیای معاصر بایستی تا مغز استخوان به آراء عمومی و دموکراسی پایبند بمانند." یک نگاه به ترکیب طبقاتی جامعه ایران و رشد فرهنگ سیاسی مردم آن کافی است، تا معلوم شود که ایسین واگذار کردن تعیین رهبری - و بالطبع مرحله - به آراء عمومی دست کم تا حد زیادی واگذاری قضاوت به رای قشر های متوسط اجتماعی ایران است. نویسنده آمادگی سازمان خود را برای پذیرش این نتیجه اعلام میکند و در سطرها و ستونهای جزوه به آمادگی سازمان مجاهدین برای استقبال از قشرهای متوسط و نمایندگان "واقعا ملی و دموکرات آنها" شهادت میدهد. در صفحه ۱۶ و ۱۸ شرط ورود به شورا "حداقل های ملی گرایانه و استقلال طلبانه لازم برای همکاری" شمرده میشود. در صفحه ۱۸ جذب "توده اقشار متوسط الحال جامعه" را امری مسلم و جدای از بحثی میبشرد که در خصوص "مجاهد زدایان و دمکرات مابان" میکند. در همین صفحه نویسنده اشاره به گوشههایی دارد که در دو سال گذشته برای جلب برخی از معتمدان این قشرها به درون شورا شده است. در صفحه ۲۴ میخوانیم که "شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست"، و در صفحه ۶ جملات

زیرا مطالعه میکنیم: "ضمناً برای مانعیت از هرگونه سوء تفاهم در باره جریانات یا شخصیتهای ملی و آزاد یخواه در همینجا باید تأکید نمود که بر حسب ضوابط شورای ملی مقاومت، چنانچه شخصیت یا جریانی فی الواقع آزادی خواه و استقلال طلب باشد، شورا نه فقط بعیانیت از او استقبال میکند، نه فقط هیچ مانعی در راه پیوستن او به شورا ایجاد نکرده و نخواهد کرد، نه فقط او را به قبول هیچ اصلاید تئوریک و اقتصادی و اجتماعی که مورد قبول او نیست، وادار نمیکند، بلکه در تصمیم گیری ها، او را همچون دیگر اعضای شورا دارای یک رای می شناسد." البته این شیوه برخورد با قشرهای میانی جامعه ما با منطق منتج از اعتقاد به مدار بالاتر انقلاب سازگار است. چگونه میتوان مرحله انقلاب را در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک مستقر دانست و در عین حال نمایندگان قشرهای میانی جامعه را که طبیعتاً تصور آنها از روابط اجتماعی از مرحله بورژوا - دموکراتیک فراتر نمیرود، در جبهه ای پذیرفت که هدفش تحقق آن مرحله بالاتر انقلاب است، و حتی برای آنها رای مساوی در تصمیم گیریها نیز قائل شد. رفیق جابرزاده از اینهم فراتر می رود. او ظاهراً بدون توجه به ارزیابی مقاله از مرحله انقلاب و مدار بالاتر آن می نویسد: "این فرض نویسنده (منظور مقاله پیام آزادی است) که گویا به اعتقاد مجاهدین جامعه ما اکنون بر سر دوراهی میان آزاد یخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار ایستاده است، از اساس باطل است. بارز ترین دلایل آن نیز ترکیب کنونی شورای ملی مقاومت است، چرا که شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست و علیهذا صرف نظر از یک التزام (و نه اعتقاد و قبول) ششماهه هیچ رابع و مانعی برای جذب نمایندگان واقعی اقشار میانی جامعه وجود ندارد." و بالاخره رفیق جابرزاده برای رفع هر تردید و ابهام خیال همه را راحت و در یک جمله تمامی بحث را منتفی اعلام میکند. او می نویسد: "... بایست پرسید که چه کسی و کدام آمار و ارقامی بیانگر این است که نمایندگان اقشار میانی در شورا حضور ندارند." ما البته به سهم خود این تشخیص را تأیید میکنیم و معتقدیم که هم اکنون برخی از شخصیتها و گروههای مورد اعتماد برخی از رده ها و لایه های قشرهای میانی جامعه در شورای ملی مقاومت حضور دارند و ضمناً بر اساس تحلیلی که در ابتدای مقاله از شرایط ایران ارائه دادیم، همانند مجاهدین بر این عقیده ایم که جامعه ما اکنون "بر سر دوراهی میان آزاد یخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار" قرار نرفته است. بحث بر سر راهی است که در مسیر آن معضل واقعیات قرار دارد، و این راه را نمیتوان به تنهایی و بدون ایجاد وحدت میان قشرها و طبقات انقلابی، مترقی، دموکراتیک، ملی و استقلال طلب جامعه پیمود، راهی که باید بدون توجه به الگوهای موجود، بدون انتظار از تکرار راههای طی شده کلاسیک و با در نظر دانستن تجربه جامعه خودی و سایر جوامع عقب مانده، نام و نشانی ایرانی برای آن یافت، راهی که ادامه آن در گرو یافتاری بر روی استقلال، دموکراسی، رشد و رفاه اجتماعی است. حان اگر این واقعیات را بیذریبیم - واقعیاتی که با استناد به جملات فوق مورد تأیید رفیق جابرزاده نیز هست - منطقاً دیگر جای تردیدی باقی نمی ماند که برنامه ریزی ها، استراتژی و تاکتیک ها، سیاست ها، شعار ها و رهنمود های شورای ملی مقاومت نیز باید با ظرفیت این ائتلاف

بزرگ ملی منطبق شود، یعنی میانگینی باشد از خواستها و منافع قشرها و طبقات گوناگون، با توجه به واقعیات موجود و امکانات بالفعل کل جامعه. در غیر اینصورت گرفتار تناقضات و تضادهایی خواهیم شد که تنها در بیان و ذهن باقی نمی ماند، بلکه میتوانند در حرکت شورا تأثیرات عمیق و بازدارنده بگذارند.

۳- مسائل برنامه

حال رفیق جابرزاده به حق از ما میخواهد که در زمینه برنامه و رهنمود های لازم جهت گسترش شورای ملی مقاومت به کلی گویی اکتفا نکنیم. او با اشاره به مقاله پیام آزادی مینویسد: "حق این بود که نویسنده با همین صراحتی که مسعود رجوی را به نقد میکشد آن مواد برنامه را که ناسا منطبق با ظرفیت زمانی شورا و زائد بر فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروها میدانند، یک به یک مشخص مینمود و انتقادات و درخواستهای خود در این رابطه را به کلی گوش بر گزار نمیکرد. همچنین می باید به وضوح تمام آن فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروهای دموکرات و استقلال طلب و جمهوریخواه را نیز مشخصا بیان میکرد."

ما در زیر کوشش میکنیم، تا آنجا که در محدوده این مقاله ممکن است، یعنی با ذکر چند نمونه به سؤال فوق پاسخ بگوئیم. اما پاسخ مفصل و جزئی به جز را در فرصت مناسب دیگری ارائه خواهیم داد.

نخست باید تأکید کنیم که موادی که تحت عنوان "وظایف مرم دولت موقت" در نخستین اجلاس شورا (بهمن و اسفند ۱۳۶۰) به تصویب تمام اعضای شورا رسیده است، کافی السابق مورد تأیید ماست. به باور ما همین مواد را میتوان به انضمام تکمله هایی در باره تدارک مجلس موسسان، تنظیم روابط خارجی در راستای استقلال و موازنه منفی و مرز بندی با نیروهای ارتجاعی، وابسته و ضد دموکراتیک (حامیان سلطنت و رژیم کنونی) به عنوان فصل مشترک قابل قبول برای ائتلاف همه نیروهای دموکرات و ملی در مفاد یک برنامه قابل اجرا در طول عمر ششماهه دولت موقت تلقی کرد. تأکید بر یک برنامه قابل اجرا در طول زمانی محدود دولت موقت به معنای آن نیست که ما مخالف تهیه برنامه های درازمدت از طرف شورای ملی مقاومت می باشیم. به نظر ما شورا میتواند برنامه هایی به صورت طرح پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگزاری و یا به صورت برنامه ادامه ائتلاف بعد از تصویب قانون اساسی تهیه کند. به نظر ما ادامه ائتلاف بعد از این تاریخ کاملاً ضروری است. بنابراین ارائه اینگونه طرح های پیشنهادی یا برنامه های ادامه ائتلاف برای مشخص تر کردن اهداف درازمدت شورای ملی مقاومت و یا ائتلافی که پس از تصویب قانون اساسی توسط مجلس موسسان می تواند از درون شورا بیرون آید، هیچگونه منافات با یک برنامه حداقل ندارد. این طرحها را میتوانند کارشناسانی که هم اکنون نیز با شورا همکاری دارند، بسیاری بخشهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران آینده تهیه کرده و برای بررسی و تصویب در اختیار شورا قرار دهند. علاوه بر آن بدیهی است که هر یک از سازمانها و گروههای عضو شورا میتوانند برنامه های جداگانه خود را تنظیم و برای تبلیغ آنها در وسیعترین سطح توده ای فعالیت کنند.

بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و اما برخلاف "وظایف مردم دولت موقت"، برنامه حاوی مفادی است که یا در عرض ششماه قابل تحقق نیستند یا اینکه کفایت هدفی را که برای آنها تعیین شده است، نمی کنند. به نظر ما علت عدم توجه به محدودیت زمانی ششماهه این است که برنامه شورای ملی مقاومت ماها قبل از ماده مربوط به طول عمر دولت موقت و انتقال وظایف شورا به مجلس موسسان تدوین و منتشر شده بود. به هرحال ما در زیر چند نمونه از تضادهایی را که نام بردیم ذکر میکنیم:

در ماده ۱ از فصل سوم برنامه تحت عنوان "استقلال"، از جمله اهداف زیر به چشم میخورد: "بند الف - قطع همه روابط اسارت با امریالیستی و افنا و الفنا آنها در زمینه های مختلف و میدان ندادن به هیچگونه وابستگی اقتصادی"، "بند ج - خروج از مدار پیکاپیکوسی اقتصادی و اقتصاد بودجه متکی به درآمد نفت از طریق توسعه و رشد کشاورزی و صنایع ملی". "بند د - ملی کردن تجارت خارجی به منظور تشویق کشاورزی و صنعت ملی و هموار کردن راه رشد تولیدات داخلی". "بند ه - احیای صنایع ملی و تقویت روزافزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه ای، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در حین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک، به ویژه در حوالی روستاها".

با توجه به مشکلاتی که دولت موقت پس از سرنگونی رژیم کتونی در پیش خواهد داشت، با در نظر گرفتن شهر های ویران شده و توده های میلیونی آوارگان و بیکاران، با توجه به اقتصاد آشفته و فرو ریخته، صنایع از کار افتاده و هزار و یک مشکل دیگر که ناشی از جنایات رژیم های شاه و خمینی است، و با توجه به اینکه دولت موقت باید در عرض شش ماه تدارکات انتخاب مجلس موسسان را فراهم آورد - که خود کار بسیار دشواری است - چگونه میتوان اهداف فوق را که تحقق آنها مستلزم تحقیقات وسیع، برنامه ریزی طولانی و کوششهای همگانی است، در این مدت کوتاه تحقق بخشید. وابستگی های جامعه ما بسوی ویژه در زمینه های تکنولوژیک، اقتصادی، صنعتی و غیره چیزی نیست که ششماهه از بین برود. اگر واقع بینانه و نه آرمانخواهانه به مسائل بنگریم باید قبول کنیم که تقلیل وابستگی به حد اکثر میزان ممکن (و نه زدودن کامل آن) مستلزم سالها وقت است. البته تاکید بر استقلال در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضروری است که باید به عنوان یکی از اصول خدشنا پذیر شورای ملی مقاومت حفظ شود. حتی بسیاری از مفاد برنامه را میتوان همانطور که در بالا گفتیم به صورت طرحهای پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگذاری به تصویب شورا رساند، ولی مسلم است که اجرای مواد مذکور را نمیتوان در زمجره وظایف دولت موقت که عمری بیش از شش ماه ندارد، در نظر گرفت.

در مورد ملی کردن تجارت خارجی (یا بهتر بگوییم دولتی کردن آن) ذکر چند نکته ضروری است. نخست اینکه بخش عمده تجارت خارجی ایران به علت ملی بودن صنایع نفت که درآمد آن در اختیار دولت قرار دارد، در هر صورت دولتی است. ثانیاً تجربیات کشورهای متعدد در این زمینه همواره به نتایجی منجر شده است که از جهات گوناگون (تورم بوروکراتیک، عدم انطباق عرضه و تقاضا، رونق بازار قاچاق و غیره) منافی با هدفی بوده اند که

برای این اقدام در نظر گرفته شده بود. کاری که در این زمینه میتوان کرد و دولت موقت هم از عهده شروع آن برمی آید، اینست که اولاً برخی از واردات را کما فی السابق در انحصار دولت بگذارد و ثانیاً دولت با اتخاذ یک سیاست گمرکی، امتیازات و اعتبارات بانکی متناسب با منافع ملی از ورود برخی کالاها صرفی و زائد جلوگیری کرده و بازرگانان را به خرید و فروش کالاهای تولیدی و مورد نیاز جامعه تشویق کند.

از جمله نمونه های دیگری که برنامه از محدوده زمانی شش ماهه وظایف دولت موقت فراتر میرود در بخش کشاورزی است.

در آنجا صحبت از یک "اصلاحات ارضی ریشه ای" است، و تاکید میشود که "در این رابطه رهنمون عمل ما به طور اصلی این خواهد بود که زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند". علاوه بر آن به درستی اشاره میشود که "نجات کشاورزی ایران وحل مسائل مختلف جامعه روستائی که در یک کلام نخستین شرط عینی و مادی توفیق انقلابان به شمار میرود، اضافه بر اصلاحات ارضی واقف مستلزم رعایت بسیاری نکات دیگر، منجمله موارد اساسی زیرین است:

الف - تامین حداقل تکنولوژی و وامهای بدون بهره برای دهقانان نیازمند و تامین آب کافی و تصحیح نظام آبیاری. ب - گسترش سطح زمینهای زیر کشت و احیای و فعال نمودن اراضی قابل کشت در سراسر کشور" و بسیاری خواستهای دیگر که ما به جهت خود داری از اطاله کلام از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

رفقا تصدیق میکنید که حل همه معضلات ارضی ایران از حیثه امکانات و توان یک دولت موقت ششماهه خارج است. البته در عین حال باید در اینجا اعلام کنیم که ما با حرکت از شرایط حاکم در روستاهای ایران و با توجه به انواع مالکیت، شیوه های تولید، حضور ایلات و عشایر و غیره شعار "زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند" را نه انقلابی میدانیم و نه راهگشای معضلات کشاورزی ایران، بلکه برعکس معتقدیم که تحقق این شعار به فرض عملی بودن، بی آمد های بس نامطلوب و ناگوار برای رشد و تکامل کشاورزی ایران و به خصوص برای روستائیان فقیر و زحمتکش خواهد داشت.

در بخش آموزشی، تحصیلات عالی و فرهنگ (بند ۹ از فصل سوم) نمونه ای به چشم میخورد که صرف نظر از محدودیت زمانی اصولاً ربطی به دولت، چه موقت چه عادی ندارد. در بنده ۹ از این فصل دولت موقت "ترویج ادبیات و هنر واقع گرا، مستقل و مردمی" را جزو وظایف خود به شمار می آورد. به نظر ما تعیین سبک و محتوای هنر بهیچوجه از جمله وظایف یک دولت بوروکراتیک نمیتواند باشد.

در بخش مربوط به تامین رفاه اجتماعی (ماده ۱۱ از فصل ۳) "ملی کردن طب و بهداشت عمومی و به خصوص گسترش شبکه بهداشتی روستائی" از جمله وظایف دولت موقت شناخته شده است، برنامه ای که انجام آن در عرض شش ماه غیر قابل تصور است.

نظیر نمونه های بالا در برنامه شورای ملی مقاومت بسیار یافت میشوند که ذکر مجموعه آنها طبیعتاً از حوصله این مقاله خارج است. به نظر ما تنها راه حل این معضل منظور داشتن مفاد برنامه به صورت طرحهایی است که میتوانند از طرف شورای ملی مقاومت به مجلس موسسان و قانونگذاری ارائه شوند.

لاکن مساله برنامه، انطباق آن با وظایف ششماهه شورای ملی مقاومت، تنظیم طرحهای لازم جهت روشن نمودن درونمای ائتلاف بزرگ و یا تکمیل "وظایف مردم دولت موقت" تنها یک جنبه از اقداماتی را در برمی گیرد که به نظر ما باید در صورت حرکت در جهت رفع کمبود های شورا انجام پذیرد. جنبه دیگر این اقدامات مربوط به استراتژی، سیاست ها و تاکتیک هائی میشود که شورا باید به منظور جذب نیروهای انقلابی، ملی و بوروکراتیک خارج از شورا، تسریع براندازی رژیم خمینی و نیز زمینه سازی همکاری و همسوئی قشرها و طبقات اجتماعی در ایران بعد از خمینی اتخاذ نماید.

شورای متحد چپ همانند مجاهدین و دیگر سازمانهای عضو شورا با توجه به شرایط امروز ایران و این واقعیت که حکومت خون آشام خمینی تنها بر قهر و اختناق استوار است، مبارزه مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه می پذیرد و معتقد است که بدون این مبارزه سقوط رژیم خمینی امکان پذیر نخواهد شد. این مبارزه در کردستان در درجه اول به رهبری حزب دموکرات و در سایر نقاط ایران در سطح وسیع به طور عمده از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران انجام میگردد. از سوی دیگر ما در توافق با این سازمان بر این عقیده ایم که مبارزات غیر مسلحانه و اشکال متنوع مبارزات اقتصادی و سیاسی را هرگز نباید کم اهمیت تلقی کرد. ما معتقدیم که در این زمینه در فعالیتهای شورای ملی مقاومت کمبود هائی به چشم میخورد که باید برطرف گردند. رفیق جابر زاده در پاسخ به این ایراد ما می نویسد: "اولاً - رفقای شورای متحد چپ خود به خوبی گواهند که چه در داخل چه در خارج از کشور بالاترین کمیت و کیفیت فعالیت سیاسی نیز - البته بر مبنای شکل محوری مبارزه انقلابی - بسیار ضروری نیز هست، تاکنون از جانب مجاهدین ارائه شده است. گذشته از این بایستی به فوران خونریزی مداوم از پیکر مجاهدین نیز توجه نمود. آیا نفس پیشقدم شدن در تاسیس شورا و آنچه تلاشهای مداوم برای استحکام و توسعه آن و انتشار "مجاهد" و به راه انداختن "صدای مجاهد" در بنبوه اختناق مطلق، نشاندهنده فعالیت های سیاسی از جانب مجاهدین نیست؟ ... در همین رابطه قطعاً رفقای شورای متحد چپ در خارج از کشور خود گواه اند که مجاهدین و به ویژه انجمن های دانشجویان مسلمان در کشورهای مختلف جهان خمینی را به صورت منفورترین چهره جهان معرفی نموده و با زحمات طاقت فرسا بسوی

انتشار هشت روزنامه هفتگی به زبانهای مختلف مبارزت ورزیده اند، کما اینکه عمده تدارکات و اجرائیات نمایندگی های شورای ملی مقاومت نیز به عهده همین انجمنهاست، و دفتر مجاهدین در پاریس نیز به طور شبانه روزی به کار مشغول است و مجاهدین در رابطه با تامین نیازمندی های دبیرخانه شورا نیز - که البته سازماندهی جداگانه و خاص خود را دارد - از هیچ چیز فروگذار نکرده اند." رفیق جابر زاده در اینجا متأسفانه فراموشی کند که ایراد ما متوجه فعالیتهای سازمان مجاهدین و انجمن های وابسته به آن نیست. ما همواره از نزدیک شاهد تلاشهای خستگی ناپذیر رفقای مجاهد در داخل و خارج کشور بوده ایم. میزان این فعالیتها بر همگان عیان است و حاجتی به بیان ندارد. بحث بر سر شورای ملی مقاومت و سیاستهای آن است. طبیعی است ایندو اگرچه با یکدیگر رابطه مستقیم دارند و لازم و ملزوم یکدیگر اند، ولی در عین حال دارای دو هویت مستقل هستند

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و باید هم باشند. اینهمان جلوه دادن ایندومسی تواند موجب سوء تفاهات و قضاوت‌هایی گردد که نه بسه نفع مجاهدین است و نه به نفع شورا.

تردیدی نیست که شورای ملی مقاومت، که بار عمده آن بر دوش مجاهدین است، در شناساندن چهره کزیه رژیم خمینی در سرتاسر جهان کوششهای بزرگی کرده است.

ولی طبیعی است که این کوششها صرفاً یک بخش از فعالیت های شورا را در بر میگیرد. شورای ملی مقاومت تنها یک جریان نفی کننده نیست، بلکه برای ساختن جامعه در

ایران آینده ارائه آلترناتیو میدهد. بنابراین شورا باید در معرفی خود به مردم ایران و جهان کوشش کند. حال اگر بخشهایی از مردم ایران و برخی از دست‌اندرکاران

سیاست در خارج از ایران شورای ملی مقاومت را به نام و به عنوان جدی ترین سازمان اپوزیسیون رژیم خمینی می شناسند، ولی متأسفانه اهداف آن برای اکثریت مردم، چه

در خارج و چه در داخل هنوز هم روشن نیست. مسأله دیگر مربوط به وظایف شورا در ارتباط با مبارزات تسوده های مردم در ایران است. شورا باید با توجه به نیساز

های واقعی مردم و تنوع شیوه های مبارزات اقتصادی و سیاسی آنان، در جهت تقویت و گسترش این مبارزات کوشش کند. آنها را به مثابه مبارزه موثر در نین به هدفهای

جنبش و شورا بی‌بیرد و این استقبال خود از مبارزات گوناگون قشرهای مختلف مردم را برای آنها قایل مشاهده سازد.

کافی نیست که شورا و سازمانهای متشکل در آن تنها بسه مبارزات سیاسی خود توجه داشته و اقداماتشان را در این زمینه دلیل اهمیتی بدانند که برای مبارزات غیر مسلحانه

قائل هستند. توجه به ارزش مبارزات غیر مسلحانه بایستی از این طریق نیز به جلوه درآید که شورا اینگونه

مبارزات در خارج از چارچوب خود را نیز در نظر داشته و از حمایت از آنها دریغ نرورد. یکی دیگر از شرایط

عقلکرد شورا به مثابه یک آلترناتیو توجه کافی به همه مسائلی است که زندگی را بر قاطبه مردم ایران به صورت

های گوناگون تنگ کرده اند. شورا باید تنگناهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود و خشم و ناراضی مردم نسبت به آنها را وسیله ای برای توضیح علت

و نشان دادن راههای خروج از آنها مورد استفاده قرار داده و از اینراه برای مردم ایران روشن بسازد که

بعثت آلترناتیو اولاً به مسائل زندگی روزمره توده مردم آگاهی دارد و ثانياً واقف بر چگونگی حل این مسائل است. یکی از نمونه های ارزنده در این زمینه اقدامی

است که شورای ملی مقاومت در رابطه با مسأله صلح و پایان دادن به جنگ ایران و عراق انجام داد. در عمل

دیدیم که این اقدام در معرفی شورا به مثابه یک آلترناتیو مترقی و صلح طلب کمک زیادی کرد و مورد استقبال وسیع مردم ایران قرار گرفت. بنابراین نظیر این اقدام بایستی

در زمینه های دیگر نیز تکرار شود. تا شورا به مثابه یک آلترناتیو مترقی بیشتر از پیش به اذهان و قلوب مردم راه یافته و مورد قبول آنها و همه جریانهای دموکرات، استقلال طلب و پیشرو در سطح جهان گردد.

۴- تفکیک دولت از دین

یکی از موارد ناسازگاری برنامه شورا با اصول یک برنامه

دموکراتیک عنوانی است که برای دولت موقت ششماهه انتخاب شده است. ما در فرصتهای مختلف نظر خود را در این باره بیان کرده ایم. اکنون رفیق جابرزاده در

جزوه آموزشی با اکتفا به چند استدلال درستی نظرگاه های ما در این محبت را مورد سؤال قرار داده است. استدلالهای او را میتوان به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

۱- جدائی دولت از ایدئولوژی يك اصل دموکراتیک نیست، بلکه "یک اصل بورژوازی و سرمایه دارانه است."

۲- "نادیده گرفتن فرهنگ و عقاید اکثریت مردم ایران" و "اینچنین به سادگی قلم بطلان کشیدن بر آن، از بنیاد غیر دموکراتیک" است.

۳- "با مختصر تاملی در این واقعیت تاریخی که چرا خمینی در ایران به قدرت رسید و چرا مجاهدین هم‌اورد میدان صاف با او بودند، به سادگی میتوان دریافت که در شرایط ویژه میهن ما، مسأله بسی بفرنجتر از این ساده سازی هاست."

۴- "اگر دموکراسی برای مجاهدین هم هست" از آنها نباید خواست که "با جداسازی ایدئولوژی از سیاست و حکومت در چارچوب بورژوازی محدود بمانند."

۵- مجاهدین خود "مخالف تحمیل هر ایدئولوژی مشخص به مردم ایران و نیروهای سیاسی مختلف" هستند.

۶- "تکرار مکررات، آنهم بعد از ورود به شورا" موجب خواهد شد که شورا "از بسیاری از وظایف مهمتر باز" بماند.

با قبول این خطر که ما با ارائه چند پاسخ در باره این استدلال ها بازم متهم به تکرار مکررات بشویم - کسه البته به نظر ما سبب پیشرفت کار شورا می شود - این کار را نیلای به طور مختصر انجام میدهم:

۱- ما با طرح مجدد لزوم رعایت اصل دموکراتیک تفکیک دولت از دین و یا از هر ایدئولوژی دیگر قصد آنرا نداشتیم که وارد یک بحث عام در باره رابطه دولت و ایدئولوژی و روند و شکل پیدایش مبارزه و روشنگری برای جدائی آیندو از یکدیگر بشویم. مقصود ما رعایت اصل

دموکراتیک تفکیک دین اسلام یا هر ایدئولوژی دیگر از یک دولت ایرانی در آینده بود. مقصود ما از هر ایدئولوژی دیگر نیز آن دستگاههای جزئی ایدئولوژیکی بودند که

برخی از گروههای سیاسی امروزی ایرانی مسلماً بر دولت تحمیل میکردند، اگر موفق به کسب قدرت میشدند. این که آلودگی ایدئولوژیکی به معنی وسیع کسه در همه اشکال

دولت اضطراراً پیش می آید، نمیتواند دلیلی برای توجیه این اندیشه باشد که پس میتوان در ایران آینده دولتی در آمیخته با دینی به وجود آورد که صاحب یک دستگاه فقهی تعیین کننده رفتار فردی و اجتماعی انسانها از گهواره تا گور است. نظر رفقای مجاهد ما راجع به این دستگاه

فقهی هرچه باشد، و تلاش متحد دین پیشرو مذهبی در انطباق این دستگاه با مقتضیات زندگی جدید هرچسه بزرگتر، باز این دستگاه حقوقی به نام اسلام در آینده نیز

وجود خواهد داشت و مدعیان دعوی حاکمیت را وسیله ای برای توجیه استیلاي آنان بر نظام قانونگاری خواهد شد. عدم تفکیک دین از دولت راه را برای تنفیذ نظر

این مدعیان باز خواهد گذاشت و جمهوری را به خطر خواهد انداخت.

۲- اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را تنها به لحاظ تاریخ پیدایش آن میتوان بعضاً بورژوازی خواند. ایمن اصل از نظر تاریخ پیدایش به همان اندازه بورژوازی

است که دیگر عناصر تمدن جدید، زیرا آنها نیز همه همراه با پیدایش بورژوازی و سرمایه داری به وجود آمده اند. همانطور که ما همه عناصر تمدن جدید را به سبب این همراهی و همزادی مردود نمی شماریم، بلکه آنها را دست آوردهائی میدانیم که بشریت در سیر تکاملی تاریخی خود کسب کرده است، اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را نیز نمیتوانیم به دلیل این همزادی مردود بشمار آوریم. این نکته قابل ذکر است که در تبیین این اصل و مبارزه پیگیر برای تحقق آن روشنفکران غیر بورژوازی

خیلی بیشتر از بورژوازی و روشنفکرانش تلاش کرده اند. متأسفانه در اینجا فرصت لازم برای حتی یک ملاحظه مختصر به تاریخچه این مبارزه نداریم. همینقدر اشاره میکنیم که مثلاً مارکس، که کسی بر او شبیه بورژوا گزائی نمیورزد، "رهائی سیاسی انسان مذهبی به طور کلی، و رهائی سیاسی یهودان و مسیحیان" را مترادف "با رهائی دولت از یهودیت، مسیحیت و به طور کلی از دین" میدانست

(مسأله یهود) او تصفیه دولت از کلیسا را یک از دست آوردهای مثبت کمون پاریس تلقی میکرد (جنگ داخلی در فرانسه). لنین در تبیین برنامه حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه "جدائی کلیسا از مدرسه و دولت" راهواره

مرعی میداشت (رجوع شود به عنوان نمونه به طرح وانویه ۱۹۰۲، ماده ۱۰، بخش اول و بند ۱۳ طرح ۱۹۱۲) و به بورژوازی پرخاش میکرد که در این زمینه قاطعیت لازم را

به سبب تبتائی. منافع سرمایه با تبلیغات مذهبی از خود نشان نعی داد (طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، فوریه ۱۹۱۹). این واقعیت که برغم همه این مبارزات

و روشنگری ها آلودگی ایدئولوژیکی دولت در جامعه و دولت بورژوازی و یا هر جامعه دیگر امروز، هنوز باقی مانده است، طوری که در برنامه ها و اقدامات این دولت

ها نشانه های این آلودگی هنوز به طور کم و بیش بسه چشم میخورد (امری که خلاف فرض بورژوازی بودن اصل تفکیک دین از دولت را ثابت میکند)، به هیچوجه دلیلی

برای توجیه این آلودگی نیست، همانطور که وجود دولت به مثابه ارکان سلطه دلیلی برای حقانیت دولت نیست، برعکس ادامه آلودگی ایدئولوژیکی دولت خود شاخصی است

برای تداوم دولت در خصلت سرکوبگرانه آن. به باور ما سوسیالیست ها با از بین رفتن دولت به مثابه ارکان سلطه علت بقای وجود اختلاط ایدئولوژی و دولت نیز از بیمن

میروند و اداره آزاد امور اجتماعی انسانها از لوث آلودگی ایدئولوژیکی رها میشود.

۳- از اعتقاد اکثریت مردم ایران به اسلام نمیتوان اعتقاد آنها به حکومت اسلامی را استنتاج کرد. اینکار را همیشه بخش قدرت طلب روحانیت انجام داده است، به نحوی که انعکاس آنرا در قانون اساسی مشروطیت و سپس جمهوری اسلامی - با همه نتایج وخیم آن - مشاهده

کرده ایم. اینگونه استنتاج ها از اعتقاد دینی مردم، همانطور که در عمل هم دیده ایم، خود همیشه اقدامی غیر دموکراتیک بوده است، طوری که انتظار به کار بردنشان

را از طرف انقلابیون مذهبی دموکرات نمیتوان داشت. این استنتاج را حتی با استناد به سیاسی بودن اسلام و واقعیت وجود فقه اسلامی به مثابه یک نظام حقوقی

نیز نمیتوان کرد، زیرا این خود باز حکمی است که از یک برداشت معین از اسلام ناشی میشود و نه از

اعتقادات توده عظیم مردم. بنابراین احترام به اعتقادات توده مردم با قبول تخلیط دین با حکومت انجام

بقیه در صغه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

نمیگیرد ، زیرا این دیگر احترام به توده مردم نیست ، بلکه تمکین به تفسیرات یک مرجع ویژه از منابع دین است . وانگهی حکومت دینی حتی اگر مبتنی بر اعتقادات اکثریت مردم نیز باشد ، باز به سبب آنکه حقوق دموکراتیک اقلیت را نقض می کند ، نمیتواند دموکراتیک نامیده شود . این مشکل را حتی با جدیدترین تفسیرها — یعنی با اعلام اینکه اراده خدا از طریق رای مردم اعمال میشود — نمیتوان حل کرد .

۴ — ما بر این حکم که مشکل را به سادگی نمیتوان گرفت صحنه میگردانیم و از دیگران نیز میخواهیم که ناظر بر پیروشی مساله باشند . مقالات ما در اینباره (که بعضا در "جزوه آموزشی" نقل نیز شده اند) دلیل توجه ما به پیچیدگی های این مشکل است . ما به بزرگی نیرویی که با اشتقاق از اعتقاد به اسلام در صحنه سیاست ایران عمل میکند ، واقف هستیم . اما در عین حال ، همراه با مجاهدین واقف بر این حقیقت نیز هستیم که این نیرو در دو جهت مختلف ارتجاعی و انقلابی عمل میکند . ارجی که ما به فرمیسم اسلامی در نوشته های خود گذارده ایم ناشی از آگاهی ما به رسالت بزرگی است که این گرایش مرفی میتواند در راستای پیوند اعتقادات سنتی مردم به مظاهر مثبت تمدن جدید انجام دهد . (این نکته را نیز در اینجا توضیح دهیم که ما فرمیسم مذهبی را با فرمیسم در سیاست همانند نمیدانیم و به رادیکال بودن برخی از فرمیست های مذهبی — مانند سازمان مجاهدین معتزیم) . بیم و امید ما معینا همه از این است که این نیروی بزرگ مذهبی مرفی در انجام رسالت خویش به خطا نرود و همواره از هیچ راه تحت تاثیر برخی از شعارهای غیر دموکراتیک مذهب ارتجاعی قرار نگیرد . به نظر ما امروز بعد از نزدیک به پنج سال حکومت ارتجاع مذهبی راه برای ریخته بارهائی که روحانیت مرتجع با شعارهای قدرت طلبانه خود بر مجموعه حرکت های رهائی طلبانه مردم تحمیل کرده است ، بیش از پیش باز شده است .

۵ — اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت متضمن تفکیک دین از سیاست نیست . وجود احزاب سیاسی با برداشت های مذهبی مختلف مخالف هیچ قانون اساسی

دموکراتیک نیست . وجود احزاب مسیحی بورژوازی و یا حرکت های رادیکال مسیحی در کشورهای دموکراتیک امروز شاهد این عدم تناقض است . گذشته از اینکه اعتقاد به اصل دموکراتیک جدائی دولت از دین — همانطور که متذکر شدیم — بیشتر غیر بورژوازی و نه بورژوازی است ، هیچ نیروی طبیعتا نمیتواند از مجاهدین بخواهد که اولاً خود را در محدوده بورژوازی استنباط از رابطه دین و دولت مقید کنند و ثانیاً اعتقادات و برنامه های سیاسی خود را بر مبنای اعتقاد به اسلام استوار سازند . انکار این حق به همان اندازه غیر دموکراتیک است که قرار دادن دولت بر مبنای ایدئولوژی یک حزب خاص .

۶ — مجاهدین چه در گفتارها ، نوشته ها و اعمال خود تا به حال شواهد زیادی برای صداقت در این اعتقاد آورده اند که " هیچ نیرویی حق تحمیل ایدئولوژی خود به دیگران را ندارد " . مجاهدین به خاطر این روش همواره در معرض حمله مذهبیون ارتجاعی بوده اند و ضربات را بدون انحراف از موضع خود تحمل کرده اند . بنابراین بحث ما در اینباره دلیل انکار این واقعیت نیست ، بلکه بحثی است در باره صحت ملاحظات و استدلال هایی که سازمان مجاهدین در این زمینه عنوان میکند .

* * *

در خاتمه اجازه میخواهیم که به اختصار تذکری نیز در باب اشاره ای بدیم که رفیق جابربزاده به عدم انسجام و یکپارچگی انقلابی " از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد " در شورای متحد چاپ کرده است . او میویسد : " خواهران و برادران مجاهد ما بایستی توجه داشته باشند که انتظار اینکه دوستان ما در شورای متحد چاپ از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد از انسجام و یکپارچگی انقلابی نظیر مجاهدین برخوردار باشند ، از اساس انتظار نادرستی " است . این جملات اگر با این لحن نوشته نشده بود ، کاملاً صحت داشت . این یک واقعیت است که از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد شورای متحد چاپ مبتلا به یکپارچگی نیست . ما این واقعیت را نه تنها عیب ، بلکه برای خود امتیازی میدانیم که آگاهانه و عمدانه درین دریاقتش بوده ایم . بد نیست برخی از جملات " بیانیه شورای متحد چاپ " را که شاهدی برای کوشش ما در جهت چنین بودن هستند ،

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

کلمهای خود به شورای ملی مقاومت را به حساب زیر واریز کنید :

A.S. C.N.R.I.

Compte N° : 37262215

Banque: Société Générale, Agence G
27 Bd. St. Michel 75005 Paris

کد بانک 30003 کد گیشه 03080

در اینجا نقل کنیم : " به نظر ما اصل ضرورت وجود نظرات متنوع در هر شرایطی و هر مرحله ای از فعالیت یک تشکل چپ می بایست مورد استقبال قرار گیرد ، زیرا این تنها ضامن سلامت و رشد اصولی تشکل چپ است . ما با علم به پیچیدگی رابطه بین ذهن و عین ، رابطه بین واقعیت و عمل کسب شناخت ذهن ، عمیقاً به این حقیقت معتقدیم که سرکوب کردن ، محدود ساختن ، تاگفته گذاردن اظهارات و نظریات مختلف در باره یک موضوع و یک مساله مورد بحث عقلی کاملاً غیر سوسیالیستی و غیر علمی است . از اینروست که ما رعایت اصل تنوع نظرات را در هر شرایطی و به ویژه در شرایط کنونی الزامی میدانیم . " در بیانیه انعکاس این بینش در ارتباط با ساخت تشکیلات و نقش فرد در آن به اینصورت تعبیر شده است : " کوشش در جهت تحقق سوسیالیسم سازمان و ابزار مناسب خود را میخواهد . لازمه چنین کوششی آنست که استقلال فکری تشویق شود ، اعضا متکی به خود بآیند ، دموکراسی درون تشکیلاتی محتوای واقعی یافته ، از پیدایش روابط تشکیلاتی استبدادی جلوگیری شود . "

از تاکید ما به مراعات اصل تنوع نظرات در درون شورای متحد چپ البته نمیتوان این استنتاج را کرد که ما در باره هیچ موضوعی ، هیچگاه به اتفاق نظر نمیرسیم و مثلاً در زیر هیچ نوشته امضای مشترک نمیتوانیم گذاشت . در نشریه ما تاکنون نوشته های بدون امضا (که میسین یکپارچگی نظر در باره محتوی آنهاست) زیاد چاپ شده است . مقاله " در باره پیام رجوی " در شماره ۲۰ یکی از آنها بود . مقاله حاضر هم ، با اجازه یکی دیگر از آنهاست .

بگذارید این مقاله را با ابراز این امید به انتها برسانیم که بحث ما با دوستان مجاهد مان کمتی به کوششهای متقابلمان در جهت اتحاد هرچه عمیقتر در قالب شورای ملی مقاومت و در راستای گسترش اتحاد همه نیروهای دموکرات ، ملی و پیشرو و در نتیجه تسریع سرنگونی رژیم ارتجاعی کنونی و رسیدن به مرحله ایجاد ایران دموکراتیک و آباد آینده باشد .

توضیح شورای ملی مقاومت

توضیح دبیرخانه شورای ملی مقاومت در باره تعلیق عضویت جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

شورای ملی مقاومت در اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیرماه ۱۳۶۲ تعلیق عضویت " جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران " را بر اساس عملکرد و نامه مورخ ۷/ خرداد ۶۲ آقای حسن ماسالی خطاب به مسئول و اعضاء شورای ملی مقاومت پذیرفت و در چارچوب ضوابط شورا ، عضویت و شرکت مجدد نماینده آن در جلسات شورا را مستلزم موافقت و رای مجدد اعضاء شورا شناخت . به همین دلیل در پیام مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت دومین سالگرد تاسیس شورا (مورخ ۲۵/ تیر ۶۲) نیز اسامی " جنبش " مزبور از فهرست اسامی اعضاء شورا حذف شده است با اینهمه اخیراً طی اطلاعیه ای ادعا کرده اند که از شرکت در جلسات شورا " امتناع " می کنند و چه بسا در آینده " خروج نهایی " خود را از شورای ملی مقاومت نیز اعلام کنند که طبیعتاً از اساس فاقد موضوعیت است .

دبیرخانه شورای ملی مقاومت

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» پیوندیم

پایم از کلمه

آدرس جدید:

SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN (WEST) 31

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10